

سندباد نامه

محمد بن علی ظهیری سمرقندی
به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش
چاپ اول. پاییز ۱۳۶۲
تیرژ ۳ هزار نسخه
چاپ. آشنا تهران
کلبهء حقوق محفوظ است

Chapter: 1

Section / Image: 1

Page: 31

Line: 1

ابتدای کتاب سندباد

چنین گویند راویان حدیث و خداوندان تاریخ کی در موصیایام Line: 2
و سوائفِ اعوام در اقلیم هندوستان یادشاهی بوذه است کوردیس نام کی صحایف Line: 3
معالی جهاننداری را بمکارم احلاقه حمیده موسح گردانیده بوز، وردای مفاخر Line: 4
پادشاهی را بمآثر اعراق کریم مطرز کرده، و روزگار او بجمال عدل آراسته Line: 5
و اوصافِ و بکمال فصل مشهور شده، دولتی مطاع و حشمتی مطیعم، مدّتی Line: 6
طویل و مملکتی عریص، دستِ تناول حاسدان و تطاول قاصدان از مملکتِ Line: 7
او بسته و کوتاه، و چشم اطماع فاسدهء متعدّیان در دولت او پوشیده و فراز، Line: 8
همیشه مُتابع عدل و مطاوع عقل بوذی، و آثار و اخبار رفتگان و سُنن و و سیر Line: 9
اینان شنوذی، و ذکر حُسن شیم و صیتِ مطاوعتِ خدم و حشم او بسمع Line: 10
سلاطین وقت رسیده، و زبان رُوات و بیان ثقات آوازهء رفاهیتِ رعیت Line: 11
و خصب و أمن ولایتِ او بگوش خلائق رسانیده، و از بدو صبی کی عمرهء Line: 12
عمر غرّهء دهر است تا طلوع صباح شیب کی خبر دهندهء و داع حیاتست جز در Line: 13
منهج رعایت و مسلكِ تخفیف و ترفیه صغفای ولایت قدم نرذده بوذ، و از Line: 14
برای اکتابِ اموال گامی در خطهء وزر و وبال ننهاده بوذ، پیوسته اهتمام Page: 32 Line: 15
بر تمام مصالح رعایای دولت موفور می داشت، و برّ و بحر مُلکت را بافاصتِ Line: 16
نصفت و اشاعتِ معدلت معمور می گردانید، دولتِ او را سعدِ اکبر اقلیم Line: 17
زحل می گفتند، و ملوکِ آفاق مکارم اخلاق او بر حاشیهء جریدهء سیاست Line: 18
تعلیق می کردند، و از فصایل علم او اقتباس می نمودند و در Line: 19
نعت و وصفِ او می گفتند: Line: 20

بیت (بحنث) Line: 21

اگر شمایل حلمش بیاذ بر گذر زدهد شکوه تجلیش باذرا لنگر Line: 22
و گر فصایل طبعش بکوه بر شمرندسبک ز خاصیتش کوه را بر آید پر Line: 23

Line: 24 نخالطت با حکمای فاضل و ندمای کامل داشت، و ایام و اوقات با عقلای عالم
Line: 25 و فصلای بنی آدم گذاشت، شهوات و نهمات را طلاق داده بود، و محظورات
Line: 26 محرّمات را اطلاق فرموده، ساعات عمر بر استیفای خیرات مقصور کرده،
Line: 27 و اوقات اتیام بر استعمال حسنات موقوف گردانیده، و بیقین صادق و اثق
Line: 28 شده کی متاع دنیا غرورست مزخرفات و مموّهات او خیال ناپای دار، و عقل
Line: 29 حاذق در گوش هوش او گفته:

Line: 30 شعر (کامل)

Line: 31 خُدْ ما صفالك فالحياة غرورُ والدهرُ يعدلُ تارةً و يجورُ
Line: 32 لا تعبَنَ على الزمانِ فانهُفلكُ على فُطبِ الجاجِ يدورُ
Line: 33 اَبداً يولدُ نَزحَةً من فَرَحَةٍ ويصُبُ غمًّا مُنتهاهُ سُورُ

Page: 33

Line: 1 رباعی (اخر ب)

Line: 2 از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده کو کی بما گوید راز
Line: 3 پس بر سر این دوراهه از و نیاز تا هیچ نمایی کی نمی آبی باز

Line: 4 و بیّناتِ واصح و دلالاتِ لایح بدانست کی هر معصل و مشکلی کی از زوایای
Line: 5 مملکت در مصالح رعیت استقبال نماید جوانب رصای الهی را تقدیم باید
Line: 6 نمود کی نهایتِ ظلم و خیم است و عواقبِ او عذابِ الیم:

Line: 7 بیت (هزج)

Line: 8 ایمن مشو ای حکم تو از حکم سدوماز تیر سحرگاه و دعای مظلوم

Line: 9 و زبان زبان این معنی با او تکرار کرده:

Line: 10 شعر (بیط)

Line: 11 عليك بالعدل إن وليت مملكتهم أحرر من الجور فيها غاية لخر
Line: 12 فالملك بينقى مع الكفر البهيم ولا يبقى مع الجور في بدو ولا حصر

Line: 13 و هاتف حرکات روز و شب بها او گفته: هر گاه در منصب پادشاهی بمتابعت
Line: 14 ملاعب و ملامی مشغول شود و بحکم نقصان عدل و خسران عقل از استعمال
Line: 15 حلم و فصل مهجور ماند چون برزگری بود کی تخم در زمین پرا کند و در
Page: 34 Line: 1 تعهد باز و وفوت آب دادن غفلت برزد، تاریخ او و تخم دهقان باطل گردد،
Line: 2 و ببب اصاعت آب جوی آب روی او صایع شود، و سبب سخت اقبال او

بعلت تخمهء ادبار فنا پذیرد، خایب و خاسر و مُدیر و مُغلس گردد، و زبان Line: 3

روزگار با او گوید: Line: 4

مصراع (بیط) Line: 5

مَنْ يَزْرَعُ الشَّوْكَ لَمْ يَحْصُدْ بِهِ الْعِنْبَا Line: 6

بیت (خفیف) Line: 7

هر چه کاری برش همان در ویوانچه گوئی جواب آن شنوی Line: 8

و چون صاحب دولت با کتاب شهوت و ارتکاب نهمت از تحصیل Line: 9

دولت و تدبیر مملکت باز ماند و در سکر غفلت از شکر نعمت غافل گردد Line: 10

بسبب دوام مستی دولت او روی در فستی آرد و بر خاطر او گذرد کی ولب Line: 11

شبوۀ ساعۀ اورثت خزنأ طویلا، قاصدان دولت از مملکت او طعمهء Line: 12

مفاسد سازند، و خصمان صعیف فرصت تویف طلب کردن گیرند، و نواب Line: 13

از برای حفظ مراسم خویش مکارم دیانت و امانت بگذارند، و ریایای مملکت را Line: 14

در معرض مؤن و عوارض آرد، ولایت خراب گردد و رعایا مستأصل Line: 15

شوند، فترت در مملک پیدا آید و اختلال و انتشار در دولت ظاهر گردد، Line: 16

آنگاه مثل او چنان بود کی مردی از بُن دیوار خاک بر می دارد و بام خانه Line: 17

می اندایند، هر چه زودتر خانه با زمین برابر شود، و گویند مثلُ المَلِكِ الدِّي Page: 35 Line: 1

يَعْمُرُ خَزَائِنَهُ مِنْ أَمْوَالٍ رَعِيَّتِهِ كَمَثَلِ مَنْ يُطِينُ سَطْحَ بَيْتِهِ بِمَا يَقْتَلَعُ Line: 2

من اساس بُنیانه ، و روزگار این بیت فرو خواند: Line: 3

بیت (خفیف) Line: 4

از رعیت شهی کی مایه ربودن دیوار کند و بان اندود Line: 5

پس آن پادشاه بر قصیت عدل و انصاف می رفت و ریایا را در ظل چتر Line: 6

ریایت از آفت و عاهت در پناه حیاطت و عنایت نگاه می داشت، چنانک Line: 7

در اطراف ممالک و اکناف مسالک او شاهین با کبک مسامحت می نمود و گرگ Line: 8

با میش مصالحت می جست: Line: 9

شعر (وافر) Line: 10

بشامل عدله فی الارض تر عیمع الاسد السوائم فی المسام Line: 11

ولا تعدو الذئاب علی نعاج ولا تهوی البزاة الی حمام Line: 12

از شراب خانهء احسان کأس فصل بر دست افاصل باید نهاد، و از داروخانهء Line: 13

Line: 14 عدل سکنگبین تخفیف بمحروران رعیت باید داد، و چون مُلک موررث
Line: 15 و خزانہء مکتب حاصل باشند آن اولی ترکی در نہایت اعمار بترک اسفار
Line: 16 گفت شود، و در ظیافت دولت طفیلیان مملکت را مرحبائی و طال بقائی
Line: 17 شنوائیدہ آید، کی چون بساط دولت از شاذروان مملکت طی پذیرد و ایام
Line: 18 بہار جوانی بخزان پیری مزاج دی گیرد و مال دست مال وارث و حادث
Page: 36 Line: 1 شود، شمع زندگانی را جان بلب رسد، و چراغ امل بباذ اجل فرو میرد، و روزگار این
ابیات خاند:

شعر (منرح) Line: 2

Line: 3 مَا لِدَّةَ الْمَرْءِ فِي الْحَيَاةِ وَالْإِعَاشِ طَوِيلًا فَالْمَوْتُ لَاحِقُهَا

Line: 4 مَنْ لَمْ يَمُتْ عِبْطَةً يَمُتْ هَرَمًا لِّلْمَوْتِ كَأْسُ وَ الْمَرْءُ ذَائِقُهَا

بیت (خفیف) Line: 5

Line: 6 دست در روزگار می نثوَذپای عمر استوار می نشود

Line: 7 شاهدهی خوب صورت است املدر دل و دیدہ خوار می نشود

Line: 8 شاذ می زی کی در عروسی مرگرنگ چندین نگار می نشود

Line: 9 هر روز از رقبہء طباح تارکبہء رواح و از خروج ظلام تا دخول شام بر مسند

Line: 10 مظالم نشستہ، و در مصالح ممالک سخن پیوستہ، و چون حدقہء ایام بظلام

Line: 11 مکحل شدی و سجنلہای عالم بالا بصیقل کواکب مصقل گشتی با خواص

Line: 12 دولت در خزرہء خلوت نشستہ و گفتی: دامن شب وصل را پیش از آنک صبح

Line: 13 مگر طلوع کند و کواکب سعود شباب در مغرب شیب غروب و افول نماید،

Line: 14 بدست طرب محکم باید داشت، چه هر کہ در حالت و داغ از لذت اجتماع یاد

Line: 15 نکند اورا از قرب و بُعد معثوق خبر نبود و از حال اتصال و افتراق اثر نباشد:

Page: 37

مصراع (کامل) Line: 1

Line: 2 بِالْبُعْدِ يُعْرَفُ قِيمَةُ التَّقْرِيبِ

بیت (خفیف) Line: 3

Line: 4 هر کہ در راه عشق صادق نیستجز مرائی و جز منافق نیست

Line: 5 و از بہر آنک در بیصہء مرغ ملک فزخ و جودی نداشت اوقات و ساعات

Line: 6 در فکرت و حیرت می گذاشت، و با خود می گفت: دوحہء جهان داری

Line: 7 بی عُصنی واصل بزرگواری بی فرعی است، اگر بساط امل دست اجل

روزی درین معنی فکرتی می کرد، و یکی از مخدراتِ حرم کی با Line: 9
جمال کیاست کمال فراست داشت و بسرمایه شهامت و پیرایه حذاقت متحلی Line: 10
بود در پیش تختِ شاه بخدمت حاضر آمده بود، و آثار تفکر و دلایل تغیر در Line: 11
ناصیه پادشاه مشاهده می کرد، فاما بمجرد تفرس تجسس جایز نمی شمرد کی Line: 12
لایق مروّت و موافق خدمت نمی آمد، چه از صمایر ملوک استخبار کردن و از Line: 13
سرایر ایشان استفسار نمودن بابت خردمندان نبود، و چون فکرتِ شاه Line: 14
بتطویل کشید و آثار حزن بحدّ اکسار انجامید مخدّره بطریق تطفّ تعرف Line: 15
احوال نمودن ساخت، و از موجب تغیر بحث گرفت و گفت: مدّت عمر شاه Line: 16
بامدادِ لطفِ کردگار با امتدادِ روزگار مقرون باد، بحمدالله و منّه جهان Line: 17
بعواطفِ عدلِ شاهی معمور است و جهانیان بلواطفِ فصلِ پادشاهی مسرور Line: 18
اند، اقلیم ملکِ بداد و عدل آبادست، و رعیت از کُلف و مُون آزادند، و دوستان Page: 38 Line: 1
بذین حصرت تقرّب می کنند و دشمنان ازین دولت تجنّب می نمایند، طوس Line: 2
کامرانی در ریاض امانی جلوت می کند، و سیمرغ سیادت در باغ سعادت Line: 3
می خرامد، و باطراف و اکنافِ عالم صیت عدل او سایر است، و ببرّ و بحر Line: 4
گیتی ذکر فصل او دایر: Line: 5

شعر (طویل) Line: 6

فسار به من لا یسیرُ مُشمرّاً و غنی به من لا یُعنی مُعردّاً Line: 7

پادشاه - کی همواره بکام نیک خواه باد - در حرم این ارم متغیر است، و در Line: 8
غیاص این ریاض متفکر، و آثار تغیر و تفکر در بشرّه میمون کی صحیفه اقبال Line: 9
و دیباجه حلال است مشاهده می توان کرد، باعث این تغیر و موجب این Line: 10
تفکر چیست، اگر بنده را محرم دارد اطلاع فرماید، تا در تحملِ آعبای آن حال Line: 11
شرایطِ موافقتِ طاعت داری و رسم مظاهرتِ خدمتگاری بجای آرد، و بر Line: 12
حسب استطاعت و مقدار طاعت و مطاوعت نماید، غبار غموم و صدای Line: 13
هموم از سطح آینهء خاطر یاطر بز داید: Line: 14

بیت (هزج) Line: 15

فرمان ترا کی هست نافذبر جان رهی کشد به پیشت Line: 16

پادشاه چون لطفِ مفاوصت و حسن محاورتِ مخدّره کی حقوق سابق Line: 17
و اهلیتِ اعتمادِ لاحق داشت بدید گفت: موجب فکرت و صجرت من مخافت Page: 39 Line: 1

اعدای مملکت و موافقتِ اولیای دولت نیست کی حصن مُلک من عدل است، Line: 2
و قواعدِ هر دولت و اساس هر مملکت کی بر بنیادِ عدل و نصفت نهاده شود Line: 3
از حسدِ دوستان و مکر دشمنان در پناه عصمت ماند، و از مداخلتِ خصمان Line: 4
و مزاحمتِ متعدیان در جوار سلامت آید: Line: 5

بیت (خفیف) Line: 6

عدل کن زانک در ولایتِ دلدر پیغمبری ز ند عادل Line: 7

فاما ندان کی جدّ روزگار بی هزل و قبول او بی عزل نیست، بر اثر Line: 8
هر سوری ماتمی دهد و از پس هر شاذیغمی پیش آرد، و آدمی را از تجرّع Line: 9
کأس اجل و تحمل صربت شمشیر بو بحیی چاره نیست Line: 10

شعر (کامل) Line: 11

الموتُ آتُ و النفوسُ نفائسُ المُستَغْرُ بما لَدِیْهِ الاحْمُقُ Line: 12

رباعی Line: 13

ای آنک تو در زیر چهار و هفتیوز هفت و چهار دایم اندر تفتی Line: 14
غم خور دایم کی در رم آگفتیاین مایه ندانی کی چو رفتی رفتی Line: 15

Page: 40

هر آینه روزی ندای اجل سماع باید کرد و مملکت و دولت را بصرورت و داع باید Line: 1
نمود، کی بهار بی خزان و وصل بی هجران نبود، مرا عقب و خلفی نیست کی بر Line: 2
سریر مملکت نشیند و این منصب پادشاهی را از تعرض استیلای دشمنان صیانت Line: 3
کند، و از تزاحم خصمان و توارد مزاهمان نگاه دارد، و رعایای این ممالک Line: 4
بمدتِ ملک ما در دامن امن و فراغت و خصب و رفایت اعتیاد و عادت گرفته Line: 5
اند و با تخفیف و ترفیه الف یافته، و آبا و اجداد ایشان بغذای احسان پرورده شده Line: 6
و بنین و بنات ایشان در مهد عهد دولت ما بشیر کرم نشو و تربیت یافته، اگر Line: 7
پادشاهی جایر بر ایشان قادر گردد و صرصر قهر بر ایشان و زد در هاجرهء Line: 8
حادثه و حرارتِ حرور ظلم و صیم روز چگونه گذارند، و در شبهای یلدای Line: 9
ظلم کیآفتاب ملک من بمغرب زوال افول نماید چراغ فراغ چگونه افروزند، Line: 10

Section / Image: 3

Page: 40

مخدره چون این کلمات و مقدمات بشنید قطراتِ عبرات از دیده فرو Line: 11
باریز و نفس سرد از سینه بر کشید و گفت: Line: 12

بیت (هزج) Line: 13

آن روز مباد هرگز ای جان و جهانکز وصل تو محروم شوذ این دل و جان Line: 14

هرگز مباد روزی کی عروس ملك از زیور عدل شاه عاطل ماند و از Line: 15

باس فصل و کرم او عاری گردد، و امید از فصل آفرینگار آنست کی Line: 16

وارث اعمار و اعمال ما بندگان بقای دولت و دوام سلطنت شاه باشد، و مبادا کی Line: 17

اسماع ما بندگان نعیب غراب فراق استماع کند، و اگر پادشاه را ارادت خَلْفی Page: 41 Line: 1

شایسته و عقبی رسید است آن تمنی بصفای طویت و خلوس نیت و عرض Line: 2

دادن حاجت بدرگاه اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین میسر و مهیا شوذ، و چون Line: 3

خلاصه مقصود و زبده مطلوب آسایش صُغفا و آرامش رعایا و صلاح مردمان Line: 4

و فراغ بال و حسن حال ایشانست از کمال لطف الهی اجابت این دعا و افادت این Line: 5

تمنی بدیع و غریب نباشد، چنانک می فرماید قوله عز و جل: اذغونی أستجب لکم Line: 6

Section / Image: 4

Page: 41

شاه چون این مقدمات بشنید صدغات و صیلات بزهد و عبّاد Line: 7

فرستاد و ندور خیرات و نوافل طاعات بجای آورد، و چون خسرو سیتارگان Line: 8

سیمرغ وار در پس کوه قاف افق پنهان شد و بر وطای کحلی آسمان Line: 9

ستارگان دُرُفشان شدند بموصعی متبرک و بقیعه نُمبارک در آمد، و وصایف Line: 10

صلوات و شرایط اقامت کرد، و بزبان تصرّح و بیان تخشع قصّه Line: 11

نیازمندی شرح داد و رقعّه حاجت بسرادق جلال عرصه داشت و گفت: ای Line: 12

کریمی کی متحیران بادیه حیرت و سرگشتگان تیه صلات از حرم کرم تو Line: 13

عنایت و رعایت طلب می کنند، مکنون صمایر و مضمون سراپر بر تو پوشیده نیست، Line: 14

از کرم تو سزد کی حاجب من باجابت مقرون گردانی! چون صبح صادق از Line: 15

مطلع آفاق شارق فشت اعلام خورشید پیدا آمد و ریات تیر و ناهید Line: 16

نابیدا شد شاه با مخدّره خلوت کرد و مصای تقدیر با صفای تدبیر موافق افتاد، Line: 17

و باز دواج ابوین امتزاج مائین حاصل آمد، و مُسرع نطفه بمشرع رحم رسید، Page: 42 Line: 1

ایام وضع حمل در فذشت، هنگام مهد و قماط در رسید، دُرّی شاهوار از Line: 2

صدف رحم بمهبص صهور آمد کی در جمال یوسف عهد و در کمال مسیح مهد Line: 3

بوذ، با حواس سلیم و اعصای مستقیم، مخایل نجابت بر ناصیه او معین، و دلایل Line: 4

شهامت بر جبین او مبین، عقل در وی آثار جهاندار می مشاهده می کرد، Line: 5

و خرد از وی انوار کرم و بزرگواری معیّاه کرد و می گفت: Line: 6

شعر (سریع) Line: 7

بدرُ و شمسُ وَاذا کوکبا قسمت بالله لقد انجنبا Line: 8

تَلثُهُ تُشْرِقُ انوارُها لا بدلت من مشرق مَعْرَبًا Line: 9

چون آن میوه از شکوفهء وجود بیرون آمد و آن فرخ مبارک از بیصهء
 Line: 10
 رحم بصحرا رسید شاه بایفای نذور و اتمام سرور نعمتهای فاخر و مالهای وافر
 Line: 11
 بخیرات صرف کرد، و حکما واصل نجو مرا مثال داد تا طالع مسقط نطفه
 Line: 12
 و محط رأس و کیفیت اشکال افلاک و کمیّت حرکات سیارات و ماهیّت اسباب
 Line: 13
 و اوتاد و ارباب بیوتات و تسدیسات و تثلیثات و مقارنه و مقابلهء کواکب بر
 Line: 14
 طریق ایشان و اتقان ملوم کردند، تاریخشهور و سنین باز دیدند، و شاهرا
 Line: 15
 بشارت دادند کی: شاد باش و جاوید زی! کی این فرزند شرف تبار و از ملوک
 Line: 16
 ماصیهء این خاندان یاذگار خواهد بود، و نام بزرگ ایشانرا برسوم حمیده
 Line: 17
 و اخلاق مرصیهء زنده خواهد گردانید، و در چهار باش مملکت و مسند سلطنت
 Page: 43 Line: 1
 چون افریذون و جم عمر یابد، و جهان در صبط آیالت و حفظ سیاست
 Line: 2
 آرد، و بر ملوک روی زمین بعلم و حکمت و سخا و مکرمت و مکارم اخلاق
 Line: 3
 و مآثر اعراق ترجیح یابد، و در مدّت چندین سال از عمر او گذشته اورا
 Line: 4
 خطری باشد بجان، و لکن بفصل کردگار و عنایت شهریار آن واقعه سهل
 Line: 5
 گردد، و آن معصل یسیر پذیرد، و اقبال و ظفر قرین و فتح و نصرت هم نشین
 Line: 6
 او شود، و هیچ غباری بر دفحات کمال او ننشیند و هیچ مکروهی نبیند
 Line: 7

آنگاه دایهء مستقیم بنیت معتدل هیأت لطیف طبیعت کریم جبّت
 Line: 8
 بیاوردند و شاه زاده را بدو دادند، تا در مهّب صبا و شمال تربیت می
 Line: 9
 داد، و شاه زاده قوت می گرفت، و چون عدد سال او بدوازده رسید
 Line: 10
 پادشاه اورا بمؤدّب فرستاد، تا فرهنگ و آداب ملوک بیاموزد، و در مدّت ده
 Line: 11
 سال هیچ چیز از مدارک علوم یاذ نگرفت و اثری ظاهر نگشت، شاه بدان سبب
 Line: 12
 صجر و تنگ دل شد، و مثال داد تا فیلسوفانرا حاضر کردند و محفلی عقد فرمود،
 Line: 13
 و با ایشان بطریق استشارات و استخارت گفت: ملوک را از معرفت شروط
 Line: 14
 ریاست و شناختن لوازم سیاست و فیص فصل و بسط عدل و فکرت صحیح و رأی
 Line: 15
 نجیح و حلّ و عقد اولیای دولت و خفص و رفع اعدای مملکت و قمع دشمنان
 Page: 44 Line: 1
 و قهر حاسدان و تربیت اولیا و تخویف اعدا و حلّ مشکلات و دفع معصلات
 Line: 2
 و آیین جهان داری بر سنن بزرگواری و شرایع قوت و لوازم مروت و استمالت
 Line: 3
 دوستان و استقالت عترت خدمتکاران چارهنبود کی مناصب ملک جز بفراست
 Line: 4
 کامل و سیاست شامل و احراز ارأ و افاصت آلا مصبوط نتوان کرد، هر که
 Line: 5
 از جملهء فلاسفه باتمام این مهمّ اهتمام نماید و بمواجب این خدمت قیام کند
 Line: 6
 و شرایط شفقت و لوازم نصیحت بجای آرد و اورا دقایق علم و حکمت تعلیم
 Line: 7
 و تلقین کند و بعدل و فصل محتظی و متوقّر گرداند چنانک پامداد علم و حکمت
 Line: 8
 مستعدّ سریر مملکت و سلطنت شود، از بهر آنک باز سپید هرچند شایسته
 Line: 9
 و در خور بود تا رنج تعلیم و بیداری نکشد و بریاست تأدیب و تهذیب نیابد
 Line: 10
 جلاجل زرین بر پای او نبندد و از دست سلاطین مرکب او نساند، و همچنین
 Line: 11
 زر و نقره چون از معدن بیرون آید با کدورت کان ننتزج و نختلط باشد
 Line: 12
 تا در پوتهء امتحان نهند و بتقویب آتش غش و کدورت از وی جدا نگردانند
 Line: 13
 خالص و صافی نشود و مستحقّ خلخال عروسان و تاج شاهان نگردد:
 Line: 14

شعر (مجنت) Line: 15
فما على التبر عارفي النار حين يُقَلَّبُ Line: 16

Section / Image: 7

Page: 45

حکما و وزرا بر وی آفرین گفتند و با صابت رأی و اجابت رویت Line: 1
او وئوق و اعتماد زیادت کردند و گفتند: Line: 2

شعر (هزج) Line: 3

ای رأی تو بر سپهر تدبیر صورت گر آفتاب تقدیر Line: 4
راز گره پیاز مانند پیش دل تو بر هند چون شیر Line: 5

نهالی کی در چمن ملك شاهي رسته باشد و در رياض دولت پادشاهی تربیت Line: 6
یافته چون سحاب افاست علوم صحایف اوراق اشجار و انوار و ازهار Line: 7
اورا از غبار غفلت و نسیان بشوید، نسیم شمیم او عالم را معطر و مبخر Line: 8
گرداند. پساز ملاء آن هزار فیلسوف هفت را اختیار کردند، و زمان این Line: 9
مهم بکفایت و انامل تدبیر ایشان دادند، و این هفت حکیم سه شبانروز Line: 10
بنشستند و درین معنی خوض نمودند و در طالع ولادت شاه زاده نظری Line: 11
کردند، هر يك رأی می نهادند، هیچ کس شروع کردن اندرین باب صواب Line: 12
ندید و گفتند: چون در مدت ده سال هچیز از انواع علم و حکمت Line: 13
نیاموخت و طبع او تعلیم و تلقین نفذیرفت، با آنک در بدو نشو و ابتدای نما Line: 14
بود، و قریحت او بر تعلمو تأدب الف نگرفت و مؤدب و مرتاض نگشت اکنون Line: 15
مستحیل است کی تعلیم قبول کند، چون آهی کی در خاک نمگین بماند ژنگار Line: 16
بر آرد و اگر دیرتر بماند تمامی جوهر او ژنگ بخورد، و بعد از آن باتش و دارو Page: 46 Line: 1
اصلاح و اخلاص نپذیرد، و همچنین نهالی کی کژ رسته باشد اگر در تقویم او زیادت Line: 2
تکلفی و تکلیفی رود بشکند و باطل گردد، و رنج تعهد او صایع شود Line: 3

Section / Image: 8

Page: 46

سندباد کی یکی بود از جمله این هفت حکیم گفت ثوستی بطالع این Line: 4
کودک متصل بود اکنون آن مناحیس زایل می شود، من اورا قبول کنم و جمله Line: 5
علوم در آموزم، از بهر آن آدمی بحیلت مرغ را از هوا در آرد و ماهی را Line: 6
از قعر دریا بر آرد و بهیمه توسن و حشی را آلف و مرتاض گرداند، فیلسوفان Line: 7
گفتند: سندباد بر ما بفصل و علم راجح است، و در میان ما کسی از وی Line: 8
مستجمع تر نیست کی روزگار اورا بر افادت علومو افاست حکمت و دانش Line: 9
مستفروق داشته است، و هر مرغی را کی چینه تربیت او دهد با سیم مرغ هم Line: 10
عنانی کند و با طاؤس هم آشیانی نماید، و هر جمالی را کی مشاطگی عقل او کند Line: 11
و حلی پیرایه قریحت او بندد بافتاب برابری و با ماه هم سری تواند کرد، Line: 12

نفس اورا خواص دم مسیحا ست و نظر اورا تأثیر طبع کیمیا. سندباد Line: 13
گفت: بلی هر چند من حکیم و یالمم، اما بگفتار شما مغرور نشوم و بدنممه شما Line: 14
فریفته نگر دم، چنانک آن حمدونه بگفتار روباه در تله افتاد، پرسیدند کی Page: 47 Line: 1
چگونه بود آن داستان باز گوی! Line: 2

Section / Image: D.1

Page: 47

۱ - داستان حمدونه با روباه و ماهی Line: 3

سندباد گفت: آورده اند کی روباهی در شارع راهی ماهی دیز، با خود Line: 4
اندیشید کی این موضع دریا ورود نیست و نه دکان صیاد و ماهی فروش است Line: 5
کی ماهی تواند بود، این بی بهانه و تعبیه نباشد، ماهی بگذاشت و راه بر گرفت، Line: 6
در راه با حمدونه مقابله شد، روباه بر حمدونه سلام گفت و شرط تحیت و مراسم Line: 7
خدمت بجای آورد و گفت: مرا نخجیران و ددان بحکم اعتمادی بر سالت و سفارت Line: 8
نزدیک تو فرستاده اند و پیغامها داده می گویند: تا این غایت پادشاه سباع شیر Line: 9
بود و ما را بظلم و خونخواری رنجها فراوان نمود، اکنون می خواهیم کی Line: 10
اورا از ملك و پادشاهی معزول کنیم، و زمام این مهم در دست تدبیر صایب Line: 11
تو نهیم، اگر قبول کنی و رغبت نمائی و به تمشیت این کار اعتناق واجب داری Line: 12
بفلان موضع آی، حمدونه را طمع ملك و پادشاهی در ربود، و بر فور با روباه Line: 13
باز گشت، روباه چون دانست کی نزدیک ماگی رسیدند بیستاد و دستها نمناجات Line: 14
بگشاد و گفت: ای پادشاهی کی عق و جهل در دماغها تو ترکیب کنی Page: 48 Line: 1
و دانش و سقه در دلها تو جمع آری، قوله تعالی یؤتیالحکمة من یشاء و من Line: 2
اگر این اشارت تحقیق Add.: 2/269 یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً Line: 3
دارد ما را بجزیبشارت دهی کی هیچ صاحب دولت مثل ومانند آن Line: 4
ندیده بود، چون گامی چندبزدند ماهی پذیر آمد، روباه گفت: الله اکبر Line: 5
و الخلیفه جعفر، اینک عالت آنک دعای من باجابت مقرون گشت، تا چنین Line: 6
علامتی پیدا آمد و چنین کرامتی روی نمود، اکنون تو بدین نعمت سزاوارتری. Line: 7
حمدونه اینعشوها چون شکر بحورد، و بر آب کار سوی ماهی رفت و دست Line: 8
دراز کرد. رسنهای دام بجست و پای حمدونه سخت بگرفت و محکم بیست، Line: 9
و ماهی از دام جدا شد، روباهپیشتر رفت، و ماهی خوردن گرفت، حمدونه Line: 10
گفت: آن چیست که تو می خوری و این چیست کی مرا سخت گرفتست، Line: 11
جواب داد کی پادشاهانرا از بند و زندان چاره نبود، و رعایارا از لقمه و طعمه Line: 12
گزیر نباشد Line: 13

Section / Image: 9

Page: 48

حکما بر سندبادثنا کردند و گفتند: Line: 14

شعر (وافر) Line: 15

لك الذخ المعلن في المعالي اذا از دحم الكرام على القداح Line: 16

Page: 49

Line: 1 سندباد را در هر باب خصل سباق، بر اطلاق، معین است، خصوصاً کی بر سنّ

Line: 2 و تقدّم در شروع علوم بر هر صنفی، و مبادرت در خوض در هر فنّی، همواره

Line: 3 جمال حال او بزلّف و خال فصل و حکمت آراسته بوده است، و گلزار الفاظ او

Line: 4 از خالك كذب و خلاف پیراوتّه. سندباد گفت: من نگویم از شما ذانا ترم،

Line: 5 و نیز نگویم نادانتر، چنانك آن اشتر گفت با گرگ و روباه. حکما پرسیدند:

Line: 6 چگونه بود آن داستان؟ باز گوی!

Section / Image: D.2

Page: 49

۲ - داستان گرگ و روباه و اشتر Line: 7

Line: 8 سندباد گفت: آورده اند کی در مامصی شهر و سنین، اشتری و گرگی

Line: 9 و روباهی در راهی مرافقت نمودند، و از روی مصاحبت مسافری کردند،

Line: 10 و با ایشان از وجه زاد و توشه گردهء بیش نبود، و چون زمانی برفتند، و رنج

Line: 11 راه و عنای سفر در ایشان اثر کرد، و حرارت عطش قوت گرفت، و ببوست

Line: 12 مجاعت استیلا آورد، بر لب آبی بنشستند، و میان ایشان از برای گرده مخاصمت

Line: 13 و مجادلتی رفت. هر کس از ایشان بر استحقاق خویش بیانی و برهانی

Line: 14 می نمودی، تا آخر الامر بر آن قرار گرفت کی هر کدام از ایشان

Line: 15 بژاذ بیشتر، بدین گرده خوردن اولی تر. گرگ گفت: پیش از انك خدای

Page: 50 Line: 1 تعالی این جهان بیاریذ، مرا هفت روز پیشتر مادرم بژاذ. روباه گفت:

Line: 2 راست می گوئی، من آن شب در آن موضع حاضر بدم، و شمارا چراغ فرامی داشتم،

Line: 3 و مادرت را اعانتی کردم. اشتر چون مقالات گرگ و روباه بران گونه شنید

Line: 4 گردن راز کرد و گرده بر گرفت و بخورد، و گفت: هر که مرا بیند، بحقیقت

Line: 5 داند، کی من دوش نژاده ام از مادر، و از شما بسیار کلانترم، و جهان

Line: 6 از شما زیادت دیده ام، و بار بیشتر کشیده ام

Section / Image: 10

Page: 50

Line: 7 پس جمله حکما بر آن اتفاق کردند کی در این حادثه را جز کفایت

Line: 8 سندباد کلید نتواند بود، و بسمع شاه آنها کردند. شاه مثال داد تا سندباد حاضر

Line: 9 آمد، و شرف تقریب، و ترحیب یافت، و بمفاوضت و محاورت مشرف گشت. شاه

Line: 10 گفت: این فرزند زبدهء دولت، و خلاصهء مملک، و عنوان مسرت، و فهرست بهجت

Line: 11 منست، و در مدّت امتداد عمر من از دوحهء وجود ثمره بیش ازین ظاهر

Line: 12 نگشست. باید کی اورا مکارم اخلاق، و محامداو صاف، و مقایس سیاست،

و قوانین ریاست، و آداب سلطنت، و دقایق شریعت، و حقایق طریقت، تفهیم
و تقدیم کنی، تا مجرب و مهذب گردد. بعد از فصل اکرم الا کرمین،
و فیص ارحم الراحمین، ثقت و اعتماد بر کفایت و شهامتتست. و چون آثار
آن بر صفحات احوال، و حواشی اعمال او ظاهر گردد، حقوق مناصحت
در شرایط مکرمت با او رسانیده آید. سنباد خدمت کرد، و گفت: هر چه
در وسع بشریت مملن شود، از تقریر لوازم نصایح، و مواجب تعلیم بغایت
طاقت، و فصاری مکننت تقدیم کرده آید

Section / Image: 11

Page: 51

پس بتعلیمشاه زاده مشغول گشت، و آنچه از صرف و تلف، و نکت
و دقایق علوم بود، به بیان و برهان با او میگفت، و بسمع میمون او می رسانید.
اما بحکم آنک شاهزاده در حدائق سن، ودایت صبا بود، آن غرر و درر چون
صبا می شمرد، و دل بر تحصیل یلم، تحمل اعباریمشقت حفظ و تکرار نمی
نهاد. تا مدتی برین گذشت و در خزینهء سینهء او از نفود علوم هیچیز مدخر
نشد، و سنباد آنچه در وطای طاقت، و وعای قدرت او گنجیذ، از تهیم و تعلیم
مجهود خویش بذل می کرد، و در صباح و مساء، بلعل و عسی، روزگاری می
برد، و منظر فرصتی می بود، و ساعات سعادت ترا چشم می داشت، و می گفت:
لعل الله یحدث بعد ذلك أمراً:

بیت (هزج) Line: 14

می آموزم تا بتن اندر جانستنتوان دانست بو کی بتوان دانست

Page: 52

این معنی بسمع شاه آنها کردند، تحیر بر خاطر عاطر او مستولی شد، و با خود
گفت: آخر مرد صیقل به تثبت و تائی از جوهر آهن ظلمانی بروزی چند
آینهء میکند، کی جوهر مظلوم او، در صقالت و صفوت بحدی می گذد، کی عکس نمای
می فردد، و محاکی لطایف Add.: 64/3 محاسن و صور گم، فآخسن صور گم
هیأت بشر می شود، جنانک مطالعه آيات مجد پادشاهی، و تماشای ریاض صنایع
الهی، بواسطهء او ممکن می گردد. اجزای طبیعت و قریحت فرزندمن از آهن
صلب تر، و از جوهر او مظلوم تر نیست. بدایع تعلیم، و صنایع این حکیم را
اثری بایستی، و مقاسات رنجهای او را کی درین مدت تحمل کردست تأثیری.
پس با خود این بیت می گفت:

بیت (وافر) Line: 10

وكل شديدة نزلت بحیسیاتی بعد شدتها رخا

بیت (هزج) Line: 12

Line: 13 زین بیش غم زمانه نتوان خوردنچه توان کردن چو هیچ نتوان کردن

Section / Image: 12

Page: 52

Line: 14 شاه بزمین سبب متفکر شد، و آثار تغیر بر صفحات و حَبَنَاتِ او صاهر

Line: 15 گشت. وزرا و ندما زبان استفسار بگشادند، کی موجب تغیر طبع کریم پادشاه

Line: 16 چیست؟ گفت:

Page: 53

بیت (هزج) Line: 1

Line: 2 آنرا کی غمی بود کی بتواند گفتیم از دل خود بگفت بتواند رفت

شعر (مقارِب) Line: 3

Line: 4 و قَائِلَةٌ لِمَ عَرَّكَ الْهُمُومُ أَمْرُكَ مُتَّئِلٌ فِي الْأَمَمِ

Line: 5 فَتَأْتُ دَعِينِي عَلَى غُصَّتَيْفَانِ الْهُمُومِ بِقَدْرِ الْهَمَمِ

Line: 6 آری خوش دلی عنقای مُغرب، و کبریتِ احمر، و زمردِ اصفر است. هر کسی را

Line: 7 بقدر همت، ولایق حالت، فکرتی و حیرتی است:

بیت (هزج) Line: 8

Line: 9 آنکس کی دلی خوش بجهان آوردستاز خانهء سیمرخ نشان آوردست

Line: 10 پس فرمود: بدانید کی خاطرَم را بجانبِ این فرزند نظری عظیم و التفاتی

Line: 11 تمام است، و تا این غایت منتظر می بودم، کی در ریاض طبع او نهالی از عقل

Line: 12 بثمرهء علم رسد، یا در چمن دل او خُصرتی و نصرتی ظاهر شود، کی بسیمتِ

Line: 13 علم موسوم و مذکور گردد، خود سنبادِ پُتک بر آهن سرد می زده است

Line: 14 و بر روی آب نقش می کرده، و راست گفته اند:

شعر (بیت) Line: 15

Line: 16 فَفَرُّ الْجَهُولُ بِلَا قَلْبٍ إِلَى أَدْفَقِ الْحِمَارِ بِلَا رَأْسٍ إِلَى رَسَنِ

Page: 54

بیت (رمل) Line: 1

هست بُردن علم و دانش نزدِ نادان همچنانک

پیش کر بر بربط سرای و پیش کور آینه دار

آخر آوازی در کوهی دهی، صدائی باز دهد، و در تل ریگ چاهی کنی. آبی
پذیز آید، ادتِ تعلیم، و افاصلتِ تلقینِ سندباز را اثر کم از آن نبوذ. مثال داد
تا سندباز را حاصر کردند، و این معانی شرح داد. و گفت: اسبِ توسنی را کی
بر ایصی دهند، تعلیمِ رایص در دقایقِ ریاضتِ بهیمه را مُرتاض می گرداند، و معلّم
و مهدّب می کند، تا با اشاراتِ عنان، و حرکتِ رکاب، بر خفیات و جلیات
ارادتِ او مطلع و مُشرف می شود. توسنی را کی باعثِ وحشم است،
و داع می کند، و طبعِ بهیمی را کی داعیه بی خویشنتی، و مهیجِ خلیع العذاری
است، از خود دور می گرداند، و آن در مدتی یسیر تیسیر می پذیرد. چرا
باید کی قریحت و جبلتِ شاه زاده، کی از ارومہء کرام، و دوحہء اشراف است،
با چندین مواظبت و مداومت، و مشقتِ تعلّم، و محنتِ تعلیم، با ادت و حکمتِ اِلَف
نگیرد؟ و نهالی کی زیتِ حمن دین و دولت، و آرایشِ باغِ ملک و ملّت خواهد
بود، مثمر نگردد؟ مگر در تربیت و رعایتِ جانبِ عزیز او غفلت و تقصیری
جایز داشته ای؟ سندباز چون این مقدمات بشنید بر پای خاست، و از شاه
و حاصران دستور خواست، و گفت: بقای اکابر دولت، و امائلِ حصرت، در
ظلالِ جلال و مزیدِ اجلال باذ! تمهیدِ اعدار در مقابلهء این خطاب اگر اجازت
بود بگویم. رمودند: بگوی! سندباز گفت: بر رای شریفِ بزرگان کی
ستارگانِ آسمان فصل، و ریاحینِ بوستان عدل اند، پوشیده نماذ کی این
مدّاحِ دولتِ عالیہ را در فنونِ علوم، و صنوفِ حکم، تجرّی ظاهر است، و در
تجاربِ حوادثِ تفکّری صایب، و مدّتِ عمر در تعلیم و تعلّم، و افادت
و استفادتِ گذاشتنت، و اگر صورتِ این حال در معرضِ تقصیر است، من
تقصیر روا نداشته ام، و هر مقاسات و اجتهاد کی ممکن گردد، و تصوّر پذیرد،
تقدیم نموده ام. اما بیتأییدِ آسمانی، و عنایتِ ربّانی، بحیلتِ بشری، سعادتِ مقصود
جمال نمی نماید، و انواعِ تدابیر، موافقِ انوارِ تقادیر نمی آید، و چهرهء مطلوب
نقاب از چهرهء وجودِ خود بر نمی دارد، ما کُلِّ مَنْ طَلَبَ وَ جَدَّ وَ جَدَّ وَ مَا
کُلِّ مَنْ دَهَبَ وَ رَدَّ

شعر (کامل) Line: 12

و لربّما فات المراد و ما بهفوت و لکن ذاک بجت الطالب

و چون حقیقتاین حال تأمل می کنم، کار من با شاه زاده همان مزاج دارد،

کی پیل و پیل بان با پادشاه کشمیر. حاصران پرسیدند: چگونه بود آن

داستان؟ بگوی! Line: 16

Section / Image: D.3

Page: 56

۳ - داستان شاه کشمیر با پیل بان

سندباد فگت: در عهد ماصی، و سنون غابر، در بلاد کشمیر کی فهرست
Line: 2
سواد رُبع مسکون، و دیباچه فاتحه رکز معمور است، پادشاهی مستولی بود،
Line: 3
بعدل و داد معروف و مذکور، و بانصاف و انتصاف معین و مشهور، و بحکم استعلای
Line: 4
همت، و استیلاهی مهمت، و استیفای عُدّت، و استکمال اُهبت، از برای روزگار
Line: 5
کارسار، پیلان بی شمار داشت، و بوقت حرکت مهدبر پیل نهادی، و هر روز
Line: 6
مهتر پیل بانان جمله بر وی عرصه دادی. روزی صیّادان پیلی و حشی
Line: 7
گرفتند، ازین سبک گامی، گران انجامی، باذپائی، رعد آوازی، برق یازی، گفتی
Line: 8
کوه بیستون است، ملق بر چهار ستون، یا سحابی کی بمجاورت شهابی
Line: 9
از اوج هوا بشیمن خاک بهیذ، چآنک هر که اورا در فصای صحرا
Line: 10
بدیدی گفتی: Line: 11

بیت (هزج) Line: 12

بر آمد پیل گون ابری زروی نیل گون دریا
Line: 13
چو رای عاشقان گردان چو طبع بی دلان شیذا
Line: 14

باز حرکت، آتش سرعت، کوه پیکر، سحاب منظر، شهاب مُحبر، آهن ناخن،
Line: 15
پلارگ دندان، ببر خوی، شیر دل، ابر نهاد، کوه نیاذ، صاعه هیبت، آتش
Page: 57 Line: 1
هیأت، کی چون آب از بالا بیر آمزی، و از نشیب چون آتش بر بالا رفتی: Line: 2

بیت (رجز) Line: 3

هایل هیونی تیزدَواندک خور بسیاررَو
Line: 4
از آهوان برده گرودر پویه و در تاختان
Line: 5
هامون گذاری کوه فشدل بر تحمل کرده خوش
Line: 6
تا روز هر شب بار کشر روز تا شب خار کن
Line: 7
چون باذ و چن آب رواندر دشت و در وادی دوان
Line: 8
چونآتش و خاک گراند کوهسار و در عطن
Line: 9
سیاره در آهنگ اوخیران زبس نیرنگ او
Line: 10
در تاختن فرسنگ اواز حد طائف تا حُتن
Line: 11

پادشاه چون هیکل و ظلل او بدیش، بچشم او در آمد، و در دل او موقعی
Line: 12
بزرگ یافت. مهتر پیل بانان را مثال داد تا اورا ریاست دهد، و آداب کز
Line: 13
و فرّ، و حرکت و سکون، و ناورد و جولان، و عطفه و حمله، در وی آموزد، چنانک
Line: 14
شایسته جنگ و میدان، و لایق رکوب پادشاهان بود. پیل بام خدمت کرد،
Line: 15
و بحکم مثال پادشاه سه سال پیوسته در ریاست و تعلیم او شرایط خدمت،
Line: 16
و لوازم فرمان برداری قیام نمود. چون مدّت تعلیم بانقصار سید، پادشاه
Line: 17
فرمود تا پیل بروی عرصه دهد و پادشاه بروی نشیند و غایت اثر تعلیم او
Page: 58 Line: 1
ببیند. چندانک پادشاه بر وی نشست، پیل چو شیر از جای بجست، و چون
Line: 2

Line: 3 باذ روی در محر انهاد، و انند نخچيرو گراز، در نشيب و فراز، دويذن گرفت،
 Line: 4 و چون صرصرو نکبا، در سبب و بيدا رفتن ساخت. از مطلع روز تا مقطع
 Line: 5 شب برين صفتی دويد، و شاه بر فراز او چون بچهء عنقا، در قلال جبال،
 Line: 6 و چون غئا، در أفواج أموج دريا، متحیر و متفکر. هر چند خواست تا
 Line: 7 پيل را وقت فرمايد در حيز تيسير نيامد، و در مرکز امکان نگنجيد،
 Line: 8 و با تواتر سير و تعاقب حرکات فروذ آمدن نا ممکن و نتدر شد. تا نماز شام
 Line: 9 کی پيل از گرسنگی فتور پذيرفت، و بعلف محتاج گشت، روی معطن معهود
 Line: 10 و وطن مألوف نهاد، و چون بارام گاه خود رسيد بياراميد. شاه با تغیری
 Line: 11 عظيم و غصبی شديد، از بالای پيل به پست آمد، و مثال داد تا پيل بان را
 Line: 12 بزير پای پيل او گنند. پيل بان چون اثر سياست، و حذت غصب شاه مشاهده
 Line: 13 کرد، دانست کی آتش سخط او الهابی، و طبع ملول او اضطرابی دارد،
 Line: 14 باخوذ گفت: الجر له، و السلطان لاصديق له

بیت (هزج) Line: 15

Line: 16 بسیار بگفتم ای دل بذيوندا عشق مکوش و دل بهر عشوه مبند

Line: 17 چون خود را دست و پای بسته، و امل از حیات فُسته ديد، گفت: کلمتی عاجزانه
 Page: 59 Line: 1 بگويم، باشد کی آبِ حلم شاه آتش غصبِ او را سکونی دهد، و هاتف
 Line: 2 بسمع Add: 3/134 مکارم الاخلاق ندای و الکاظمین الغنیظ والعافین عن الناس
 Line: 3 او رساند، پس بزبان تصرع و بیان تخشع گفت:

شعر (بيط) Line: 4

Line: 5 اصبر على القدر المختوم وأرض بهو إن اتاك بما لا تشتهي القدر
 Line: 6 ما صفا لأ مرئی عیش به طرباً لا سیتبع يوماً صفوه الكد

بیت (هزج) Line: 7

Line: 8 همواره برين نهاد يزدان عالميکی زپس بذي و شادی پس غم

Line: 9 روی و موی در خاکِ مذلت ماليد، و گفت: پادشاه اگر حقوق خدمت، و قدّم
 Line: 10 عبوديت بنده را وزنی نمی دهد، و بر دل اطفال و عورات او کی يتيم و بيوه شوند
 Line: 11 نمی بخشايد، امروز ملوکِ عالم بعدل و انصاف او مثل می زنند، و دستور
 Line: 12 منشور انصاف و معدلت از ديوان جلال او می برند، و مشروح الاقطاع ممالک
 Line: 13 عدل از کاتبِ کرم او می خواهند، لایق عدل او نبوذ کی چنین سياستی
 Line: 14 بی موجبی بر بنده جائز شمرد، و موی اوراکی در امتداد مدّت خدمت بياض
 Line: 15 يافته است، بخون خنجر خصاب کند. شاه گفت: جرمی ازین عظيم تر کدامست؟
 Line: 16 کی مثال دادم تا اين پيل را مؤدب و مهدب گردانی، در مدّت سه سال
 Line: 17 همچنان توسن و وحشی است! پيل بان گفت: معلوم رای اشفِ اغلی باذ کی

بنده در ابواب تأدیب و تعلیم تفسیر نکرده است، و جمله آداب حرکات
 و سکون در وی آموختست، و اگر پادشاه مثال دهد تا دست و پاینده بگشاید،
 برهان این دعوی بمشاهده نظر پادشاه روشن گرداند، و دلایل امتثال
 اوامر و نواهی پادشاهی بمعاینه عرض دهد. شاه چنان این مقدمات استماع کرد،
 فوراً خشمش تسکین یافت، مثال داد تا قیود و سلاسل از دستو پای او
 بر گرفتند. پیل بان بر پشت پیل رفت، گفت: دسته ای گیاه و پاره ای آهن آتش
 گون بیارند! چون هر دو حاضر آوردند، پیل از غایت گرسنگی و احتیاج
 بعلف خرطوم بعلف دراز کرد، پیل بان گفت: علف بر مگیر، آتش
 بر گیر! خواست کی آتش بر گیرد، گفت: بر مگیر، بر وی نه! خواست
 کی دست بر نهذ، گفت: دست بر من، شاه را خدمت کن! پیل شاه را خدمت
 کرد. پیل بان زمین ببوسید، و گفت: پادشاه در کمال بسطت، و دوام قدرت
 جاوید زیاده! من این پیل را آن توانستم نموختن کی بسر و گردن و دست
 و پای و خرطوم تواند کرد، اما آنچه بدل و طبع او تعلق داشت، نتوانستم
 آموخت، چی آناز من پوشیده است، و مرا بران وقوف نیست، و مگر تقدیر
 آسمانی بود، کی از تحت عنان تصرف شاه تمرّد نمود، و بر خفیات اسرار قصا،
 و خبیات تأثیر قدر عقول بشر اطلاع نیابد، و هر حادثه کی از عالم علوی،
 بعالم سفلی نازل گردد، دفع آن در امکان خلق نگنجد: و إذا أراد
 شاه چون حجت پیل بان بشنید، Add.: 13/11 الله بقم سوءاً فلا مرد له
 گناه او ببخشید
 Line: 3

Section / Image: 13

Page: 61

و من بنده کی پرورده نعمت. و دعاگوی دولت شاهم، و تا این
 غایتدر ظل عواطف، و لواطف او تسیل اسباب سعادت دینی و دنیاوی کرده
 ام، و در کنف رافت، و جوار رحمت، باستنباط مبهمات، و استخراج معصلات
 پرداخته. و چون رای انور پادشاه بنده را شرف تعلیم فرزند ارزانی
 فرمود، هر جدّ و جهد کی ممکن گشت تقدیم نمودم، فاما سرّی از مستودعات
 قصا، و مکنونات قدر، دست رد بر پیسانی او نهاد، و نقش کعبتین او باز
 مالید، و هیچ آفریده با قصای آسمانی است در جولان، و گوی در میدان مقاومت
 نتوان برد. و اکنون سعود افلاک بطالع شاه زاده ناصر میشوند، و تا بدین غایت
 مترصد این فرصت، و منتظر این ساعت بوده ام، و بتخریج زیج و تعلیم تقویم
 طلوع این سعود، و ادراک این مقصود را ترقب و ترصد نموده، و اکنون
 باقتضای قصا و نظر سعود کویبان، و اثر لطف افریدگار، در عهده ام
 کی در مدت شش ماه جمله آنچه آداب، لوک. و شرایط پادشاهان بود، از معالی
 اخلاق، و محامد اوصاف، و دقایق علوم، و نفایس شیم، و اسرار علم
 نتجیم، و معرفت درج و دقایق تویم و ظرف علم ب، و نئف خواص ادویه،
 و غیر آن تعلیم کنم. و اگر تفاوت و تأخیری، بلوازم آن داخل شود،
 مستوجب سیاست و عقوبت شاه شوم. جماعت وزرا و ندما ازین سخن تعجب
 نمودند، و گفت: ای حکیم، دوعی عظیم کردی، و عقلا چنین گفته اند، کی هر قوی
 کی بفعل نینجامد، غمامیبود جهام، و حسامی بود گهام، و شجره ای بود بی تمره.
 چون در مدت دوازده سال کمال میافت، در شش ماه چگونه تمام شود؟
 Line: 6

Page: 62

یکی از جماعتِ وزرا گفت: چهار کارست کی تاتمام نشود، بر وی مدح و ذم
 Line: 7 لازم نیاید، اول غذا تا منهضم نگردد، دیگر زن حامله تا حمل نهد، سدیگر شجاع تا
 Line: 8 از مصاف بیرون نیاید، چهارم برزگر تا از بذر و تخم ریع و نُزل بر نگیرد. دیگری
 Line: 9 گفت: هیچ علمیی آلات و ادوات حصّل نگردد، و آن صفوت طبیعت،
 Line: 10 و کمال کیاست است و قوتِ حفظ و رویت. و با این همه بی عنایتِ ربّانی، و تأیید
 Line: 11 آسمانی در اکان نیاید، و معتاد و معهود مردمان آنست، کی چون در اول نشو،
 Line: 12 و ابتدای صبا، و حادثات سین، و عنفوان شباب، کی ذهن و خاطر در غایتِ حدّت
 Line: 13 و صفا، و قریحت و فطنت در کمال نشو و نما باشد، اگر از علوم چیزی حاصل نشود،
 Line: 14 در انتهای اعمار و کبر من هم حاصل نیاید. دیگری گفت: سندباز در علوم
 Line: 15 و فصایل متبحرست، و از وفور فنون متوفر، و حکما ریاض الفاظ، و چون نطق،
 Line: 16 و گلشن معانی را، از خا و خاشاکِ خلاف، توقی و تصون واجب بینند، جمال
 Page: 63 Line: 1 صدق نطق را کی خواص انسانست، قبایح خلاف، و فصایح تزویر صیانت
 Line: 2 کنند، و اهالی ممالک را تحفظ و تیقظ سندباز معلوم و مقرر است، و اعمال
 Line: 3 باوقات منوط و معلق، و نهالی کی در عهد اعتدال فروردین، بغرس و منقیح
 Line: 4 تزیین نمائی، خاکش بمهر مادران تربیت نکند، و آبش برصاع صبا اصطناع
 Line: 5 شیر عنایت نهد، و در اردبَهشت، حلهء بهشت نپوشند
 Line: 6 شاه ازین مقدمات موافق، و کلماتِ رایق، بقرار باز آمد، و اصطراب او تسکین
 Line: 7 یافت، و فرمود کی الماصی لا یذکر، باید کی از عهدهء این وعده بیرون آئی،
 Line: 8 و اقاویل انصاف، از اباطیل خلاف صیانت کنی، چه بزرگان گفته اند: خِلافُ
 Line: 9 الوَعْدِ كَشَجَرَةِ الخِلافِ، لَهُ رِوَاءٌ حُصْرَةٌ، وَ طَرَاوَةٌ وَ نَصْرَةٌ، وَمَا لَهُ زَهْرٌ
 Line: 10 وَ لَا ثَمَرٌ.
 Line: 11

شعر (طربل) Line: 12

Line: 13 توقّ الخِلافَ انْ سَمَخْتَ بِمَوْعِدِیْسَلِّمْ مِنْ هَجْرِ الْوَرَى وَ تُعَاْفَا
 Line: 14 فلو اثمَر الصِّصافُ مِنْ بَعْدِ نَوْرِهِو اِیراقِهِ ما لَقَبُوهُ خِلافَا

سندباز خدمت کرد، و گفت: چون نظر عواطف، و اکرام لواطف، و انعام
 Line: 15 پادشاهی متواتر بود، و متوالی و منعاقب باشد هیچ مقصود مفقود نماند، و هیچ
 Page: 64 Line: 1 مأمول نامحصول نگردد، و علما چنین گفته اند، کی در شهری کی پنج چیز
 Line: 2 موجود نبوذ موض قرار عاقل نباشد. اول پادشاهی عادل، و والی سائس
 Line: 3 قادر، دوم ابههای روان، مزارع برومند، و شوعم عالم عامل، بی طمع باورع،
 Line: 4 چهارم طبیبِ حاذق مشفق، پنجك منعمرکیریمرحیم. المنة لله کی هر پنج سعادت
 Line: 5 درین اقلیم بقر دولت پادشاه عادل حاصل است و موجود. و مثال پادشاه مانند
 Line: 6 آتش است، هر که بذو نزدیک تر، خطر سوختن او بیشتر، و هر که ازو دورتر،
 Line: 7 باز مرافق و منافع او محروم تر
 Line: 8

Line: 10 اورا بگج و مُهره مصقل گردانیند، و بر يك سطح صور بروج و كواكب
 Line: 11 ثوابت و سیارات بتویر و تشكیلنقش كرد، و علامات درج و دقائق و ثوانی
 Line: 12 و ثوالث و وابع و خوامس و هبوط و وبال و اوج و شرف و ارتفاع و حصیص
 Line: 13 و اجتماع و استقلال و مقارنه و مطارحه و تثلیث و تربیع و تسدیس بنوشت،
 Line: 14 و صور و هیئات هر یکی بنگاشت. و بر دیگر سطح گونهای معاملات دنیاوی
 Page: 65 Line: 1 و معاشرات با اخلاق و آداب و ریاضات و طاعات بنگاشت. و بر دیگر
 Line: 2 سطح صور علل، و اسامی ادویه، و خواص و منافع ایشان، و انواع امراض
 Line: 3 و صنوف مزاجات و مرگبات و غیر آن ئیدات فردانید؛ و بر سطح دیگر انواع نغمات،
 Line: 4 و اصناف اصوات، و ایقاع نقرات، و ازمنه متفاوته و متناسبه، و حرکات مقاربه
 Line: 5 و متباعده، و مرات عوتار، و مدارج و رتاکیب اوزان و الحان نشان کرد؛ و بر
 Line: 6 دیگر سطح اشکال هندسی چون مثلثات و مربعات و کثیر اصلاع و مدور
 Line: 7 و مفوس و منحنی و مستقیم بر کشید؛ و بر سطح دیفر تدبیر ریاست، و ترتیب
 Line: 8 سیاست، و قوانین عدل، و قواعد انصاف و انتصاف بنوشت. پس شاه زاده را
 Line: 9 در مدت شش ماه بر سبیل مواظبت مطالعت فرمود، و شاه زاده در مقاسات
 Line: 10 آن رنجا کشید، و مدا و متها نمود، و مشقها تحمل کرد؛ بقوت بصر اشکال
 Line: 11 و صور می دید، و بحاسه سمع دقائق علوم و لطایف حکم می شنید؛ تادرین
 Line: 12 مدت جمله فواید و عواید، و عجایب و غرایب، و بدایع و لطایف، و غرر
 Line: 13 و دُرر، محفوظ و مصبوط او گشت. و چون مدت منقصی شد، و مهلت باتمام
 Page: 66 Line: 1 و انجام رسید، سندباد گفت: فردا ترا پیش خدمت پذیر می برم، تا محصلات
 Line: 2 خویش عرض دهی، و محفوظات خویش نمائی، و استحقاق خود بر مناسب
 Line: 3 دول و مراتب مملکت روشن گردانی و مقرر کنی:

بیت (خفیف) Line: 4

Line: 5 بچه بط اگر چه دینه بود آب دریاش تا بسینه بود

Section / Image: 15

Page: 66

Line: 6 آنگاه حکیم سندباد بر پای خاست، و از جهت این حال را اضطراب
 Line: 7 پیش آفتاب داشت، و درجات طالع وقتی نگاه می کرد؛ در شکل طالع شاه زاده
 Line: 8 تا هفت روز پیوسته نحوست و خطری اقتضا می کرد، سندباد از آن متحیر
 Line: 9 شد، و گفت:

بیت (هزج) Line: 10

Line: 11 هر روز فلك حادثه نو زایدگانیشه بجه مثل آن ننماید
 Line: 12 روشن تر از آفتاب رای بیایدتا مشكل روز گاز وی بگشاید

Line: 13 پس شاه زاده را گفت: حالی غریب، و حادثه عجیب روی می نماید، اگر درین
 Line: 14 هفت روز با هیچ آفریده سخن گوئی سبب خطر و موجب هلاک تو شود؛
 Page: 67 Line: 1 اگر ترا بحصرت برم در خطت آفتی، اگر نبتم من در معرض سیاست پادشاه

باشم؛ علاج این ماج بغایت مشکل است، و تدبیر این تقدیر متعَدِّر، و حکما
گفته اند: اَيَّا كُمْ وَ الْمُلُوكَ فَاِنَّهُمْ يَسْتَعْظَمُونَ رَادَّ الْجَوَابِ، وَ يَسْتَحِرُونَ صَرْبَ
الرفاب، خاصه پادشاهی کی Line: 4

شعر (منسرح) Line: 5

لو قال للسَّيْلِ وَهُوَ مَنْحَدِرُ فِي صَبَبٍ قَفٍ وَ لَا تَسْلُ وَ قَفَا
او قال للسَّيْلِ وَهُوَ مَنْسَلُشِيْمَتُ ذِيوَلِ الظَّلَامِ لَا نَكْشِفَا
او قال للريح وَهِيَ تَغْدِفُ كُنْعَلَى الْوَرَى سَجَسَجَ الْمَا عَصْفَا
او أمر اللّيل وَ الْهَارَ بِأَنْيَصْلِحَا طَائِعِينَ مَا اُخْتَلَفَا
Line: 6
Line: 7
Line: 8
Line: 9

پس گفت: مصلحت آن می نماید کی درین هفت روز متواری شوم تا زمان
فترت، و اوقات محنت در گذرد، و بعون سعود، و طالع مسعود، بیرون
آیم، و برهان خویش نمایم، و اعذار خود تمهید کنم؛ گردا چون ترا
بحصرت بَرَنَد، مُهْر سکون بر لب نه، و عنان یکران عبارت کشیده
دار، و رکاب خاموشی گشاده؛ و در جواب هیچ سؤال شروع و خوض
مکن: و سندباز آن شب متواری و منزوری گشت
Line: 10
Line: 11
Line: 12
Line: 13
Line: 14
Line: 15

Section / Image: 16

Page: 67

روز دیگر کی آثار انوار خسرو اختران، بر صحایف اطباق
آسمان، چون ذنب سیرحان، و دستهای ریحان پذیرد آمد، شاه زاده بخدمت حصرت
رفت و خاموش بیستاد؛ و زرا و ندما هر چند الحاح کردند، و از وی سخن پرسیدند،
هیچ جواب نشنیدند. شاه و حاصران گفتند: مگر ازین جماعت خجالت می
پذیرد، و در حصرت ما زبان مقال نمی گشاید، اورا بسرای حرم باید فرستاد،
باشد کی با اهل پرده سخن گوید
Line: 16
Line: 17
Line: 18
Page: 68 Line: 1
Line: 2
Line: 3

Chapter: 2

Section / Image: 1

Page: 68

و در حرم شاه کینزکی بود این جهانی، و مدتها عاشق جمال
این پسر بوده، و چون بر کعبه وصال او ظفر نمی یافت، در بادیه فراق او متحیر
ماند بود، و از وصال او بخیال خرسند شده، و در شبهای یلدای فراق،
دفتر مسرت اشتیاق، بر طاق افتراق نهاده، و با طایف خیال جمال او،
از لطایف وصال او شکایت می نمود، و می گفت:
Line: 4
Line: 5
Line: 6
Line: 7
Line: 8

شعر (تویل) Line: 9

فلولا رجاء الوصل ما عشت ساعة لولا مكان الطيف لم أتجع
Line: 10

بیت (هزج) Line: 11

گر تنگ شکر خرید می نتوانمباری مگس از تنگ شکر می رانم Line: 12

عشق دامن گیر گریبان تدبیر گرفت، و با شهنهء سهوت گفت: اگر هیچ وقت Line: 13

وصل را تدبیری، و اجتماع را تقدیری خواهد بود، وقتست کی این خار از پای Line: 14

بیرون کرده شود، و این درد و فرموده آید. پس بحسرت شاه رفت، Line: 15

و گفت: اگر رأی اعلیٰ شاه کی منبع جلال، و مطلع کمال است، صلاح بیند Line: 16

شاه زاده را بحجرهء بنده فرستد، کی این درّ یتیم چون از مادر یتیم ماند، دایگی او Page: 69 Line: 1

من کرده ام، و بمهر مادرانش من پرورده ام؛ باشد کی با من سخن گوید، و از Line: 2

مکنون سینه و صمیر باطن اطلاعی دهد Line: 3

Section / Image: 2

Page: 69

شاه فرمود، کی بوئاق این کینزک باید رفت، تا مگر این قفل را Line: 4

کلیدی بود. مخدره دست شاه زاده بگرفت، و با او در حجرهء خلوت رفت، Line: 5

و در منزل مباسطت بنشست، و از راه انبساط و انحاد سخن پیوست، و گفت: Line: 6

شعر (بسیط) Line: 7

أَمْطَ عَنِ الدَّرَرِ الزُّهْرَ الْيَوَاقِيَاتِوَ أَجْعَلَ لِحَجِّ تَلَاقِينَا مَوَاقِيَتَا

فَتَعْرُكُ اللُّوْلُو الْمُبَيِّصُ كَالْحَجَرِ الْمُسَوَّدِ لِأَيْمُهُ يَطْوِي السَّبَارِيَتَا

بیت (رباعی) Line: 10

بگشای چو گل بو عدهء راست دهنوز نی ز تو چون لاله درم پیراهن Line: 11

دعوی دلست با توأم بانك مزنانك در حکم عشق و اینك تو و من Line: 12

مدتها امهت تا کمند مشکین تو، دل مسکین مرا بسلسلهء قهر و زنجیر ز جر Line: 13

بستست، و مرغ جان مرا بدانهء جمال حوذ صید کرده؛ و امروز کی روزگار Line: 14

بی انصاف این دولت میسر گردانید، و این سعادت جمال نمود، دست معاهدت Line: 15

در دست من نه، کی چون این ملک و دولت، و تاج و سلطنت بتو سپارم، و خدم Line: 16

حشم را در ربقهء مطاوعس و انقیاد تو آرم، نذور و عهود و شروط و حقوق Line: 17

با من بوقا و آدا رسانی، و چهرهء مروّت بچنگال بذعهءی خسته و مجروح نگردانی. Page: 70 Line: 1

شاه زاده پرسید، کی درین مهم بچه طریق شروع و مداخلت نمائی؟ و باهتمام این Line: 2

اقتحام عظیم چگونه قیام کنی؟ و این معصل ترا چگونه دست دهد؟ و این Line: 3

مشکل بکدام شکل روی نماید؟ و این مستحیل چگونه در حد امکان آید؟ گفت: Line: 4

شاه را بحیلت زهر دهم، و تاج مملک بر سر تو نهم. Line: 5

بیت (هزج) Line: 6

Line: 7 آنجا کی نباشی تو ازینهام چه سوزو انجا کی تو آمدی بدینها چه کار

Section / Image: 3

Page: 70

Line: 8 شاه زاده گفت: تعرض حرم پدر، و التفات نمودن برّباتِ حجال، لایق کرم

Line: 9 و فتوتِ رجال نبود، و هیچ عاقل از برای نمای نهمت، و قصای شهوت، خودرا

Line: 10 مستحق عقوبت، و مستوجب ملامت نگرداند، و بر ارتکابِ حرام اقدام

Line: 11 جایز نبیند، و پای خیانت بر جهرهء صون و دیانت نهد، و آبِ روی سنت مروّت

Line: 12 و شریعت نریزد، و از برای مجازی زایل حقّی باطل نکند؛ و اگر من

Line: 13 درین هفت روز کلمتی گویم، سببِ هلاک و ابطال من باشد؛ بدین بدین سبب مرکب

Line: 14 مقاتلت را در میدان حالت مجال جولان نیست؛ چون ایام نخوس، و ساعات

Line: 15 بُوس، منقصی و منفصل شود، جزای این عقوق، و پاذاش این حقوق،

Line: 16 و باذرافرا این نفاق و شفاق، کی در میدان آوردی، و جمال صیانت، بخال

Line: 17 خیانت، ملوث گردانیدی، تقدیم افتد:

Page: 71

شعر (بسیط) Line: 1

Line: 2 اذا رأيتَ ثيوبَ الملیثِ بارزَةً فلا تظنَّ أن الملیثَ مبسّمٌ

بیت (هزج) Line: 3

Line: 4 هر بگذرد این عنا و رنج و هوسمروزی بمکافات تو اخر برسم

Line: 5 و با غصبی بر کمال از حجرهء کنیزك بیرون آمد

Section / Image: 4

Page: 71

Line: 6 کنیزك با خود اندیشید، کی این سخن نا اندیشیده گفتم، و این

Line: 7 تدبیر نا سگالیده کردم، و هنوز از سر صمیر او بی خبر، و از مضمون باطن

Line: 8 او غافل، چندین غذیانات و ترهات، کی مردود عقل و نامقابل خرد است

Line: 9 ایراد کردم، و این مقدمات کی سببِ وبال و نکال من شود، در صحر انهام،

Line: 10 و راست گفته اند:

شعر (بسیط) Line: 11

Line: 12 ذو الجحل يفعل ما ذو العقل يفعلهُ فی النائباتِ و لكن بعد ما أفصحاً

بیت (مصارع) Line: 13

نادان همان کند کی کند دانا آنکه کند کی پاک مژه بُرده Line: 14
هر بذ پسر کی ننیك شوذ روزی آنکه شوذ کی نیک پذیر مُرده Line: 15

و عرض خویش را کی در زئی عَفَاف، و کسوتِ صلاح نگاه داشته بودم، در Line: 16
معرض فصیحت جلوه کردم، و هدفِ تیر عقاب، و ناوکِ عذاب گردانیدم، و بلوٲِ Line: 17
خُبٲِ باطن، و آلودگیِ خیانتِ شهوتِ ملوٲ و ملطح کردم؛ و اگر این معنی Line: 18
بسمعِ اعلیٰ شاه رسذ، توقیرِ من تحقیر، و تعظیمِ بتوهین بدل گردد، و تعویل Page: 72 Line: 1
و عاتماد، کی بر حُسنِ عهد، و کمالِ محبٲ، و فرطِ تقوی، و وفورِ دیانت، و اخلاص Line: 2
و اختصاصِ من داشتست، در هواخواهی و موذتِ باطل گردد؛ خاصٲه کی تعرّض Line: 3
سخطِ آذشاه کرده باشم، و حکما چنین گفته اند: ثلثه لا امان لها Line: 4
البحرُ و النارُ و السلطانُ، با سه چیز امان نبذ، با دریا کی بموج در آید، و آتش Line: 5
کی ارتفاع گیرد، و آذشاه کی غصب بر وی مستولی شوذ. از ریا و آتش تحرّز Line: 6
و تجنّب ممکن است، و از خشمِ پادشاه نا ممکن و متعذّر؛ معاویه گفت: Line: 7
نحنُ الزمانُ من رفعاها ارتفع و من وصعناها اتّسع، ما آذشاهان تر روزگار Line: 8
و تأثیرِ قدرتِ کردگاریم، هر کرا برداریم بلند شوذ، و هر کرا فرو Line: 9
داریم ست گردد؛ و همه عاقلان از امثال این ارتکابِ صیانتِ ذات Line: 10
لازم شمرده اند، و چون حادثه نازل شده است، و داهیهء حادث جشته، کی در Line: 11
امکارِ قدرت، و وطای وُسع و طاقت ننگنذ، برأی ثاقب، و تدبیر صایب، گرد Line: 12
آن غرض بر آمده اند، و بلطایفِ حیل، بدایع تمویه، خود را در جوارِ صون Line: 13
و پناه سلامت آورده، و با قاصدِ جان و حاسدِ سوزیان خود گفت: Line: 14

بیت (هزج) Line: 15

قدم بر جان همی باید نهادندین رای و دلم این دل ندارد Line: 16

Page: 73

پس از انك تصریب و تخلیطِ او، در دل و طبع شاه جای گیرد، و نیز تلافی Line: 1
و تدارك نپذیرذ، و مدتِ مهلتِ این هفت روز بگذرد، بغرایبِ تمویه، و بدایع Line: 2
تزویر، آب روی او بر خالكِ اهانت و مذلتِ ریزم، و از مرتبت و درجش بیندازم؛ Line: 3
و پیش از انك او خیانتِ من تقریر کند، من او را بتركِ امانت، و تعرّضِ خیانت Line: 4
مٲهم فردانم، و از خوفِ این مقال، و دهشتِ این حال، خود را فارغِ البال کنم: Line: 5

شعر (وافت) Line: 6

إذا غامرتَ فی شرفِ مرومِ فلا تقنّع بما دون النجوم Line: 7
فطعمُ الموتِ فی امرِ حقیرِ كطعمِ الموتِ فی امرِ عظیم Line: 8

گر لا بدّ جان بعشق باید پروردباری غم عشق چون توئی باید خورد Line: 10

بر فور جامه چاک زد، و موی بر کند. و روی بخراشید، و المستغاث ای Line: 11

مسلمین آواز در داد، و منتگر وار، متحیر کردار پیش تخت شاه رفت، و در Line: 12

موقف مظلّمان، و موضع مظلومان بیستاد، و آب حسرت از دیده بگشاد، Line: 13

و با تصرّعی تمام، و تخشّعی بر کمال، بزبان استغاثت گفت: Line: 14

اليوم اصحى الدين منقسم العريو الملك منهدم القواعد و الدررى Line: 16

ای خسرو جهان دار، وای پادشاه بختیار، طاوس عدل، از تو در باغ Line: 17

فصل جلوه می کند، و عنقای ظلم، در زوایای عدم می آساید، روا بود کی در Line: 18

عهد عدل، و ایام انصاف تو چنین اسرافى رود؟ صو حاشا کی ذات شریف کی Page: 74 Line: 1

مصدر افاست و خیراتست بر حرکتی کی موجب تشنیع تواند بود اقدام نماید، Line: 2

چه سلاطین کامگار را گیچ خصلتی از آن مستکره تر نشواند بود کی بر امثال این Line: 3

معانی اقدام نماید، چون بمفتصى السلطان ظلّ الله فى الارض یاوی الیه کلّ Line: 4

مظلوم حسرت سلاطین کی ساحت فرقدین آسای ایشان، مُقتبل شفاه، و مُعقر جباه Line: 5

جهانیان است، پیوسته در رعایت بندگان حسرت عزّت عزّ شانه ناقص الغایه Line: 6

سعی فرموده اند، و تحسین التفات، ژنگ غم و اندوه، از خاطر ریایا زدوده، Line: 7

و مسلمانان بدین سبب در مهادر امن و استراحت آسوده، بر خلاف آن اقدام Line: 8

نمودن حیفت بص شاه پرسید: موجب این ظلم چیست، و متعرّض این حیف Line: 9

کیست؟ کنیزك گفت: چون شاه زاده را بوئاق خویش بُردم، و بوجه لطف Line: 10

و راه شفقت ماذری با او گفتم: ای میوهء شجرهء پادشاهی، وای دُرّ صدف Line: 11

شاهنشاهی، موجب این خاموشی چیست؟ چرا طوطی نطق در ترّم بیان نمی Line: 12

آید؟ و از بهر چه بلبل زبانت بر گلبن سخن نوائى نمی سراید؟ خود چنان Line: 13

آمد کی گفته اند: سکت ألفا و نطق خلفاً، گفت: موجب خاموشی من درد بی Line: 14

درمان، و مجر بی پایان تُست، کی دست عشق قفل سکوت و مهر صموت بر دهان Line: 15

من نهاده است، و الخبّ ما مَنع الكلام الالسا، و این اتفاق حسن بود، کی Line: 16

شاه امروز مرا بوئاق تو فرستاد، و قد قیل: الدّولة اتفاقات حسنة، بدانك مهر Line: 17

تو با آب و گل من آمخته است، و شعلهء عشق تو در دل و جان من آویخته: Line: 18

رنگ گلت از دلم سر شتند چونان کی ز عشق تو گل من Line: 2

و از مدّت مهّد، تا وصول این عهد، مهر تو در دل من بوذّه است، Line: 3
شب و روز نامهء عشق تو می خوانم، و سور و آیات مصحف و داد تو از بر می Line: 4
کنم، جانم در بند هوای تست، و دل در عهدهء عهد وفای تو، عتابها هجر Line: 5
تو بسیار است، و حسابهای وصل تو بی شاهد: Line: 6

شعر (طویل) Line: 7
صحائفُ عندي للعتابِ طويئها سننشرُ يوماً و العتابُ صويلُ Line: 8

بیت (هزج) Line: 9
شب رفت و حدیث ما بیایان ترسید شب را چه گنه حدیث ما بوذ دراز Line: 10

و کاشگی بر دل بی رحم تو اعتهادی دارمی، کی خدمت مرا در حصرت وصل Line: 11
تو قبولی باشد، و بکعبهء جمال تو وصولی میسر گرددی، تا پذیر را بتیغ از پای Line: 12
در آرمی، یا بزهر از پیش بر دارمی، و چنگ محبت، در فتراک دولت تو ز نمی: Line: 13

Page: 76

بیت (هزج) Line: 1
در زین عنایت تو فتراک هستتا در زند این بنده بفتراک تو دست Line: 2

چون این حرکات نامصبوط، و این هذیانات نامربوط، از وی ظاهر گشت، Line: 3
گمان بُردم کی جنون بر دل وی مستولی شده است، و سودا بر مزاج او Line: 4
غالب گشته؛ چی هیچ صاحب مروّت و فتوّت از خرد و حریت برین اقوال Line: 5
و افعال ذمیمه از عقل و فصل اجازت نیند، و در شریعت کرم و انسانیت جایز Line: 6
نشمرذ، و قدم جفا بر جمال چهرهء دیانت و وفا ننهد، و در حریم حرم پادشاه Line: 7
این فاحشه روا ندارد، و از بهر استیلائی شهور، و استعلای نهمت، چنین تهمت Line: 8
بر ذیل نام خود نیندذ، و سورت تبدیل دولت، و آیت تحویل مملکت، و زوال Line: 9
سلطنت، و هلاک پادشاهی کی ظلّ رحمت الهی ات، و پیرایهء اقبال، و سرمایهء Line: 10
جلال، و موادّ تخفیف طوایف عالم، و اصل عمارت ربّع مسکون گیتی، فصل Line: 11
کامل، و عدل شامل او از مصحف و هم و خیال بر نخواند، و بر صحیفهء دل Line: 12
ننگارذ؛ پس زلیخوار گفت: ما خزراه من اراد یا هلك سوءاً إلا ان یسجن Line: 13
Add.: 12/25
Line: 14 أو عذابُ أليمُ

Section / Image: 6

Page: 76

شاه چون این مقدمات استهاع کرد، و این مقامات بشنید، متأثر و متفکر Line: 15

شد، و اثر غصب در ناصیهء مبارک او طاهر گشت. کنیزك خواست کی آتش
 Line: 16
 فتنه را بالا دهد، و سیلاب آفت را در تموج آرد، و شیمشیر خشم شاه رافسان
 Page: 77 Line: 1
 زند، و گفت: اگر نه جزع و فزع، و تشنیع و تقریع بنده بودی، و هیبت و سلطنت،
 Line: 2
 و مهابت و سیاست پادشاه، و اِلّا قصد آن کرده بودی کی ذیل عفاف و جیب صلاح
 Line: 3
 و نفس تقی و عرض نقی این بنده را کی بر دای صون و صلاح متردی است،
 Line: 4
 بلوث خُبث و فجور خود ملطخ گرداند؛ و من بنده را کی مخدرهء عهد، و مریم
 Line: 5
 اتام، و رابعهء روزگارم، از خدر عفت. و ستر طهارت بر هند و معرا گرداند،
 Line: 6
 و فصیحت و رسوائی کند. امید دارم از عدل و عاطفت پادشاه عادل کی انصاف
 Line: 7
 من ازان ناحفاظ بی عاقبت بفرماید، و تأدیب این تعدی و بی حرمتی، و تعریك
 Line: 8
 این خیانت و بی خویشتی، کی کرد، بحد اعتبار رساند، چنانك دیگر متعدیان
 Line: 9
 ناحفاظ را عبرت و عظمت باشد: Line: 10

شعر (بسیط) Line: 11
 من لم يُؤدِّبه و الداهاذبہ اللیل . و الهارُ
 Line: 12
 شاه با خود گفت: عجب کاری و طرفه احوالیست
 Line: 13

شعر (طربل) Line: 14
 ظننتُ به و زَدَ المکرام و العلیو لکنه شوکُ یقطعُ أحشائی
 Line: 15

بیت (مقارب) Line: 16
 گرا سیر که دار و بود بر جنگشود زانگین درد او بیشتر
 Line: 17

Page: 78

نوح در حق پسر خویش کنعان می گفت: رَبِّ اِنَّ اَبْنی مِنْ اَهْلِ
 Line: 1
 ؛ قهر جلالت و عزت جبروت پادشاهی ندا در می داد: یا نوحُ
 Line: 2 Add.: 11/45
 خار قلع را شاید، و مار قتل را، و در Add.: 11/46 اِنَّه لیس مِنْ اَهْلِكَ
 Line: 3
 شریعت عقل اجازت می دهد، کچون عصوی از اعصای مردم به بیماری مُعدی
 Line: 4
 چون اكله و جذر و جذام، یا از زهر مار، متالم و متأثر گردد، از برای
 Line: 5
 سلامت مُهجت، و ابقای بقایای اعصا، آن عصورا اگرچی شریف بود بقطع
 Line: 6
 و حرق علاج فرمایند؛ و فرزند من مرا بمنزلت عصوی بود بایسته، اما اكله
 Line: 7
 بیماری در وی افتاد، قطع اولی تر، خاصه کی از برای دفع شهوت، رفع مُلك
 Line: 8
 و دولت من می طلبد، و گفته اند: Line: 9

مصرع (هزج) Line: 10
 دستی کی ترا نخواهد آن دست بُیر
 Line: 11
 پس سیاف را اشارت کرد، کی اورا بیرون بر و هلاک کن!
 Line: 12

و پادشاه را هفت و زیر شایسته بود، هر يك كامل و عاقل، و ناصح Line: 13
و فاصل، و مُلك پرور، و داد گستر، و هر هفت بر آسمان دولت شاه چون هفت سیاره Line: 14
بودند، و مدار مُلك و دولت برای صایب، و ذهن ثاقب، و اصابتِ رای و رجحان Line: 15
عقل ایشان ثابت و محکم بود، و بحکم طالع مسعود و اختر میمون در حصرت Page: 79 Line: 1
بخدمت حاصر آمده بودند. چون آن معنی بدیدند، و آن مقدمات بشنیدند، Line: 2
هر هفت اجتماعی کردند، و در زاویه ای فرا هم شدند، و فگتند: واجب است Line: 3
درین کار تأملی واجب داشتن. وزیر بزرگترین گفت: نشاید کی پادشاه Line: 4
بگفتار زنی ناقص عقل التفات نماید، و فرزندی را کی محایل رُشد، Line: 5
و آثار نجابت، و انوار کیاست و فراست، بر جبین او مبین و لایح بود، و در رُوا Line: 6
و رویتِ او لامح و لامع باشد هلاک کند، از بهر آنک چون حدتِ غصب Line: 7
و فوریتِ خشم تسکین یابد، از امصای این عزیمت متفیر و متأسف گردد. Line: 8
و آنکه ندامت و تأسف مریح و منجیح نباشد، و شین آن لابد برای رکیک Line: 9
و خاطر واهی پادشاه راجع شود، و ما برکاکتِ عقل و سخافتِ خرد منسوب Line: 10
گردیم، دیگر: چون پادشاه از امصای این عزیمت، و تقدیم این سیاست، پشیمان Line: 11
شود، بران انکار نماید، و فناه خویش، و اثر تعجیل، بما حواله کند، مارا بکرد Line: 12
خویش مأخوذ و مّتهم و معائب و معاقب گرداند، و این مثل عثل بر خواند: Line: 13

Page: 80

مصراع (هزج) Line: 1

انگور شگال خورد و پنبه روباه Line: 2

سدیگر: چون سریر دولت از منصبِ شاهی خالی و عاطل ماند، و مملکت را Line: 3
وارث و مستحقّی نبود، کی چهار بالش دولت بوی آراسته گردد، دشمن قصد این Line: 4
دیار کند، و بقلع و استیصال ما کوشد، و دمار از اهل این دیار بر آرد، و اگر ما Line: 5
این حادثه را تدارک نکنیم، و برای ثاقب تلافی ننمائیم، و بال و نکال آن بما راجع Line: 6
شود. وزرا گفتند: اگر پادشاه بی مشورت و تدبیر ما عزیمتی بامصارساند، Line: 7
و از ما در ان استخارت فرموده باشد، ادیتِ عواقب و بلیتِ او آخر آن بما چگونه Line: 8
باز گردد؟ وزیر بزرگترین گفت: اگر شما بر سمتِ تدبیر من نروید، Line: 9
و سخن مرای مؤثر شناسید، بشما همان رسد کی بیوزینگان رسید کی سخن امیر Line: 10
و کلانتر خود نشنیدند تا بغرامتِ آن مأخوذ شدند: چگونه بود Line: 11
آن داستان؟ باز گوی! Line: 12

Section / Image: D.4

Page: 80

۴ - داستان زن و گوسفند و پیلان و حمدونگان Line: 13

وزیر گفت: آورده اند کی در کوههای شهر همدان حمدونگان بسیار
 Line: 14
 Page: 81 Line: 1 بوزند کی آنجا مقام داشتند، و ایشانرا مهتری بوذ روزبه نام، کارزیده و بجهان
 Line: 2 گردیده، و سرد و گرم چشیده، و نیک و بزذ رسیده، همیشه روزگار
 Line: 3 بتدبیر و حکمت گذاشتی، و رعایت بر خود لازم و فریصه پنداشتی.
 Line: 4 روزی بر بالای کوهی بر سنگی نشسته بوذ و در شهر نظاره می کرد،
 Line: 5 گوسفندی دید کی با زنی بسرو بازی می کرد، روزبه یاران را آواز داد،
 Line: 6 و فگت: کاری شگفت می بینم. یاران بنگرستند گشتی دیدند در راهی با زنی
 Line: 7 بسرو بازی می کرد، گفتند: گوسفندی است با زنی می کند، گفت:
 Line: 8 این کار بی تعبیهی نیست، و هر آینه بزین سبب آسیبی بروزگار ما رسذ،
 Line: 9 مصلحت آنست کی زن و فرزند از این کوه بیرون بریم، و بجائی دیگر نقل
 Line: 10 کنیم. حمدونگان گفتند: اگر گوسفندی با زنی بازی کند آنرا چه اثر
 Line: 11 بوذ، و صرر آن بما چه راحع شوذ؟ روزبه گفت: مرا بر شما حق سلطنت
 Line: 12 و امارت است، و شمارا بر من حق دوستی و رعایت، آنچه بر من واجب است
 Line: 13 بجای می آرم و اگر بر قول من اعتماد نمایید شمارا بهتر آید، من باری بر
 Line: 14 گفتم خود می روم، و هم در وقت زن و فرزند از آن کوه بر گرفت
 Page: 82 Line: 1 و بموصعی دیگر فرت. حمدونگان نصیحت او قبول نکردند، و بسمع صدق
 Line: 2 نسنوژند و گفتند: او پیر و فرتوت است، و ندانستند:

شعر (طویل) Line: 3

Line: 4 تَوَقَّ مَلَا حَاةَ السُّوِيُوخِ وَ ذَمَّهْمَانٍ لَهْمَ عِلْمًا بِسُوءِ الْعَوَاقِبِ

بیت (خفیف) Line: 5

Line: 6 هر چه در آینه جوان بیندپیر در خشت پخته آن بیند

Line: 7 و دیگری را بر خود امیر کردند، و زمام مصالح و امر و نهی خود پذو سپردند.
 Line: 8 چون روزی چند برین حال بگذشت روزی گوسفند مر زن را سروئی زد، زن
 Line: 9 از آن متالم ذش، سنگی بر سر گوسفند زد، گوسفند از قوت زخم از
 Line: 10 پای در آمد و بیهوش بیفتاد، چون بهوش باز آمد کینه در دل گرفتنت، تا روزی
 Line: 11 زن را برابر دیواری دید حمله برد، و سروئی زد، چنانک با دیوار
 Line: 12 به ایستاد، زن در دست آتش افروخته داشت بر گوسفند زد، پشم گوسفند در
 Line: 13 گرفت، گوسفند از بیم آتش خود را در پیل خانه اوگند، و خویشتن را در
 Line: 14 بندهای نی می مالید تا آتش گشته شوذ، آتش در بی افتاد و قوت گرفت
 Line: 15 و پیل خانه در گرفت، و پیلان بعضی مجروح شدند و بعضی هلاک گشتند، و این خبر
 Page: 83 Line: 1 بسمع پادشاه رسید، از آن سبب متالم شد، مهتر پیل بانان را بخواند و گفت:
 Line: 2 تدبیر این پیلان چیست؟ مهتر بیل بانان گفت: تدبیر آنست کی بر آنچه
 Line: 3 سوختست صبر کنی و آنچه مجروح شده اند پیوسته پیه حمدونه در مالی تا نیکو شوند.
 Line: 4 پادشاه لشکریانرا مثال داد تا هر چه در آن کوه حمدونه یابند تیر و سنگ بززند،

و پیه ایشان بیرون کنند و در پیلان مانند مردم حشر بیرون رفتند، و از Line: 5
نشیب و بالای کوه در آمدند و تیر و سنگ روان کردند. حمدونگان از آن Line: 6
حال متحیر شدند، و آواز دادند: باری بگوئید کی سبب کشتن و خستن ما Line: 7
چیست؟ چندین سالست تا ما درین کوه متوطنیم و هیچ آفریده را از ما رنجی Line: 8
نبوده است کی بدان سبب مستوجب تعرض و سخط شویم. مردمان حکایت Line: 9
گوسفند و زن و آتش و پیلان بگفتند، و آن نادره شرح دادند. حمدونگان Line: 10
گفتند: ما سزاوار زیادت ازین بلائیم، چون سخن پیر و مهتر خود نشنودیم Line: 11

Section / Image: 2

Page: 83

وزرا گفتند: اکنون تدبیر ما چیست و چگونه می باید با استقبال این Line: 12
مهم شناختن؟ گفت: مصلحت آنست کی هر روز از ما یکی بخدمت رود و در Line: 13
مکر زنان و غدر ایشان حکایتی رویت کند، تا بود کی این دایهء عظیم، و این Page: 84 Line: 1
واقعهء جسیم مدفع گردد، و صفاری این حادثه کی عارض شدشت بگنگین Line: 2
حکمت تسکین یابد، و این سیاست در تأخیر و توقف افتد، و بحبس مجرد Line: 3
کفایت شود، و ایام نحوس باوقات سعود بدل گردد، و لطایف ربّانی، و تأیید Line: 4
آسمانی نازل شود، و فرزند شاه از هلاک خلاص یابد: Line: 5

بیت (مصارع) Line: 6

تا بعد از آن زمانهء جافی برای او اندر قدح چه افکند از تلخ و شور خویش Line: 7

چون اتفاق کلمات هر هفت وزیر بر تمهید اسباب خلاص و استخلاص Line: 8
شاه زاده قرار گرفت یکی از آن هفت کی ماه فطنت و تیر فکرت بود سیاف را Line: 9
گفت: سیاست شاه زاده را در توقف دار، نا من بحصرت شاه روم، و مصلحتی Line: 10
کی روی نموده است پیش آینهء خاطر او بدارم، تا مثال بر چه جمله بیرون آید Line: 11
و فرمان چفونه بود Line: 12

Chapter: 4

Section / Image: 1

Page: 84

آمدن دستور اول بحصرت شاه Line: 13

پس دستور اول پیش شاه رفت، و شرط خدمت، و لوازم ثنا و تحیت Line: 14
اقامت کرد، و گفت: مدّۀ عمر شاه کامکار، و خسرو نامدار، در متابعت عقل Line: 15
و شایعت عدل باذ! دولت او معمور بسداد. و حصرت او مشهور بر شاد! Page: 85 Line: 1
چون آثار عنایت و فصل الهی صفات ذات شریف شاه را فهرست فصایل و شمایل Line: 2
عالمیان، و دیباچهء مناقب و مآثر آدمیان گردانیده است، خاطر منیر او مغیبات Line: 3
قصا از لوح تقدیر بر می خواند، و عقل شریف او مکنونات قدر کی از کتم عدم Line: 4

در حیّز وجود آیند می بیند و می داند، و از آنجا کی رأی کافی، و عقل وافی، و کمال
Line: 5
حصافت، و وفور شهامت پادشاهست، لایق و موافق نمی نماید بُئراً هاتِ ناصی عقلی،
Line: 6
و مُموّهاتتِ ناقص عهدهی، بر چنین سیاستی هایل، کی تدارکِ آن در حیّز امکان
Line: 7
بشری متعذرست، اقدام نمودن؛ کچون آفتابِ یقین از حجابِ شبهت و نقابِ ریبت
Line: 8
منکشف شود، و چنین رأی بامصا رسیده باشد، و چنین مثالی تقدیم یافته،
Line: 9
حسرت و ندامت دست گیر فلاح، و پای مردِ نجاج نبوذ، و حسرت و صجرت نافع
Line: 10
و ناجع نباشد، و عقل این معانی بر خواند: Line: 11

شعر Line: 12

سوف تری إذا أنجلی الغبارُ أفرسُ تحتك ام حمارُ
Line: 13

و قد قال الله تعالى: ياءئها الذين آمنوا این جاءكم فاسقُ بنا فتبينوا ان
Line: 14
، و اگر شاه درین معنا تائی Add.: 49/6 نُصیبوا قوماً بجهالة فتعسبحوا علی ما فعلتم نادمین
Line: 15
فرماید، و شرائطِ احتیاط و تثبّت بجای نیارد، و حقّ از باطل و زور از صدق
Line: 16
جدا نکند، همچنان مغبون شود، کی آن مرد از طوطی خویش بتزویر و تخیل
Line: 17
زن، و چون از حقیقتِ حال او استکشافی رفت، و خفایای آن ماجری،
Page: 86 Line: 1
و خبایای آن حادثه محقق شد، ندامت سوذ نداشت، و پشمانی مریح نبوذ.
Line: 2
شاه پرسید: چگونه است آن داستان؟ بگوی! Line: 3

Section / Image: D.5

Page: 86

ه - داستان کنخدای با زن و طوطی Line: 4

دستور گفت: بقای پادشاهِ عادل، در اقبال کامل، و سعادتِ
Line: 5
شامل باد، و ایزد جلّ و علا حافظ و ناصر! چنین آورده اند کی در شهر
Line: 6
گذشته و سنین رفته مردی زنی داشت، کی متابعت و ساوس شیطانی،
Line: 7
و موافقتِ هواجس نفسانی نمودی، و قدم بر طُرقِ مجهول شهوات و نهامتِ زدی،
Line: 8
و با جوانان نُوخط، و امردان با جمال عشقها باتی، و این مرد را طوطی بوذ
Line: 9
سخن سرای و حاذق، لغت شناس و ناطق، هر چه در خانه از خیر و شر، و نفع
Line: 10
و صرّ حادث شدی، جمله اعلام دادی، و وقایع و حوادث باز نمودی. شبی
Line: 11
دوستی صیافتی ساخت، و تکلف و تنوّق، کی لایق دوستان موافق، و احران
Line: 12
صادق باشد، بجای آورد. مرا از عیال دستوری خواست، و بوقتِ بیرون
Line: 13
رفتن پیش قفص طوطی رفت، و گفت: ای پاسبان بیدار، و ای نگاه بان
Line: 14
هشایر! باید کی امشب در تیقظ و حراست زیادت کنی، و سرمهء سَهَر، تا بوقتِ سحر
Line: 15
در بصر کشی، و بامعان نظر، و دقتِ خاطر تأمل نمائی، و از هرچه حادث
Page: 87 Line: 1
شود، غتّ و سمین، و معین و مهین، و صلاح و فساد، و خیر و شرّ بدانی،
Line: 2
و در حفظ آری، و چندانك صبح سر از گریبان مشرق بر آرد،
Line: 3
بخانه باز آیم، و همه اعتماد من بر قول تو خواهد بود، و اعتداد من در
Line: 4

حوادث بصدق گفتار تو، کی از غرض منزّه و از شوایب کدورت صافی است. Line: 5

طوطی بدان انتهاج نمود، و گفت: Line: 6

شعر (وافر) Line: 7

فَفَعَلْكَ إِن سَأَلْتَ لَنَا مُطِيعُو قَوْلِكَ إِن سَأَلْتَ لَنَا مُطَاعُ Line: 8

چندانک مرد قدم از در بیرون نهد، کذبانوی خانه بمعشور رفته نبشت، Line: 9

و بمددِ مِدَادِ اشتیاق، حکایت شکایتِ دردِ فراق شرح کرد، و بدستِ معتمدی Line: 10

بدوست خود فرستاد، و گفت: Line: 11

شعر (منسرح) Line: 12

فَغَى فَوَادِ الْحَبِّ نَارُ هَوِيَّاحِرُ نَارِ الْجَحِيمِ اِبْرَدَهَا Line: 13

بیت (هزج) Line: 14

دارم بو اشتیاق چندانک می‌رسد دست با تفاق چندانک می‌رس Line: 15

دستی کی بدامن وصالتم زدمی بر سر زدم از فراق چندانک می‌رس Line: 16

Page: 88

چون معشوق بر مکامن حروف و قوف یافت، کی امشب زحمتها زایل، و سعادتها Line: 1

حاصل است، باخود گفت: الدهرُ فُرْصٌ وَا لَّا فَعُصَصَ، در حال بقدم Line: 2

اشتیاق، روی بو تاق معشوق نهاد، و آن شب هر دو بشادی و حرّمی بر بساط Line: 3

نشاط بوذند، و از بدو رواح، تا ظهور صبح، در تجرّع اقداح افداح Line: 4

بگذاشتند، و طوطی همه شب از شبکاتِ قفص بیرون می نگریست، و آن Line: 5

احوال مطالعه می کرد، و بر صحیفه ورق دل می نگاشت، و می گفت: Line: 6

مصراع (بسیط) Line: 7

العَيْرُ يَصْرَطُ وَا الْمَكْوَاهُ فِي النَّارِ Line: 8

شعر (بسیط) Line: 9

يَا رَاقِدَ اللَّيْلِ مَسْرُورًا بِأَوْلِهَانَ الْحَوَادِثِ قَدْ يَطْرُقُنَ اسْحَارَا Line: 10

بیت (هزج) Line: 11

ای خفته نگویی کی مرا بیدار یستوی شاذ نگویی کی مرا غم خوار یست Line: 12

چون نسیم سحر بوزید، و زنگی شب سپیده در چهره مالید، مشعله
خورشید، شعله ناهید فرو نشاید، و قندیل زرّبن آفتاب. چراغ سیمین
مہتساب فرو گشت، عقد ثریا انقطاعی پذیرفت. و طلوع صبح صادق
ارتفاعی گرفت، منادی این ندا در داد: Line: 16

شعر (کامل) Line: 17

لولا مُزاحمة الصّباح وان هدیکان الکرّی یا طیفُ قد آسندی یدا
فالصبحُ ملکُ و النجومُ رعیهُ بصرتُ بعُرتّه فخرُوا سُجُوداً
Page: 89 Line: 1

بیت (هزج) Line: 2

چون سرد شد از باز سحر زیور او بیدار شدم ز خواب در بستر او
Line: 3

عاشق و معشوق از خواب مستی بیدار و هشیار شدند، و یکدیگر را وداع
کردند، و گفت: شب وصل چون برق گذران بود. و چون کبریت احمر
بی نشان، تا نیز کی اتفاق دیدار بود؟ چون معشوق پای از خانه بیرون نهاد،
کنخدا از در در آمد، و بر مستوره سلام کرد. زن بناز و کرشمه جواب
داد، و از سر طنز گفت: Line: 8

بیت (صربع) Line: 9

من بعذاب اندرم آری رواستمجلس عالی بشراب اندرست
Line: 10

دوش از رنج فرقت و جدائی، و محنت غیبت و تنهائی، لحظه‌ای نخفته ام، و از
خرف و هیبت، و دهشت و حیرت ساعتی نیاسوده؛ و عیاذاً الله اگر بی باکی
مکابره‌ای آرد، و مفاجاً مخاطبه‌ای افتد، دست تدارک از تلافی آن قاصر ماند،
و پای و هم از ادراک آن عاجز آید؛ بیا تا ساعتی خلوتی سازیم، و دل از
رنج‌های گذشته بپدازیم! مرد از عیال متنی و افر قبول کرد، و باخود گفت:
الحمد لله کی عیال را با من موافقتی تمام، و مساعدتی بر کمالست! چون زمانی بهم
بوذند، و ساعتی بیاسوژند، مرد باستفراغی بیرون آمد، و از طوطی سؤال کرد:
Line: 17

Page: 90

مصراع (رجز) Line: 1

فما تری فیما ذکرْتُ ما تری
Line: 2

طوطی گفت: Line: 3

شعر (طویل) Line: 4

سُنْبُدِي لَكَ الْاِتِيَامَ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَيَأْتِيكَ بِالْاِخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدِ Line: 5

دوش درین وثاق، مجمع وفدِ عشاق بوذہ است؛ بیرون رفتن تو بوذ Line: 6
و در آمدن جوانی ببالا سرو بوستان، و بچهره ماه آسمان، رشکِ سرو جویبار، Line: 7
و جملتِ لعبتِ قندهار، مشک از زلفِ او می ریخت، آفتاب در دامنِ جمالش Line: 8
می آویخت، عکسِ جمالش خانه روشن کرد، و چنانک شمع از وی خجل شد، و گل Line: 9
رخارس طارم و صفة گلشان گردانید، چنانک گل از شرم رویش در عرق Line: 10
غرق گشت، جان می گفت. Line: 11

بیت (هزج) Line: 12

بنامیزد منامیزد نگه کن تا توان بوذن Line: 13
غلام آن چنان روی کی گل رنگ آرد از رنگش Line: 14

دل از خزینهء سینه ندا می کرد: Line: 15

شعر (رمل) Line: 16

قصه یوسفِ مصری همه در چاه کنیذترکِ خندان لب من آمد هین راه کنیذ Line: 17

Page: 91

تا نیم شاب شرابه‌ای می نوشیدند، و چون گلاب با آب، و چون شیر Line: 1
با می بر هم آمیختند، و چون آتش در شمع، و چون پروانه در نور Line: 2
می آویختند: Line: 3

شعر (طویل) Line: 4

أنت ز أرر ما خامر الطیب ثوبهاو کملسک من أردانها يتصوَّغ Line: 5

بیت (مرج) Line: 6

مارا تو بهر صفت کی داریدل کم نکنذ دوست داری Line: 7

مرد چون این سخن بشنید، سوداش غلبه کرد، و سفر اش بشورید؛ Line: 8
چوبی برگشت، و دست و پای زن در هم شکست، و هر چند زن فریاذ بیشتر Line: 9
کرد، مرد چون سختر می زد، و می گفت: مَنْ أَكَلِ الْقَلَايَا صَبِرَ عَلَى الْبَلَايَا. Line: 10
مرد از خانه بیرون رفت، زن خاطر برگمشت، تفحص و استکثاف از این Line: 11

Line: 12 حال نمودن گرفت، تا این نهانی که آشکار کرده است، و این مستور که
Line: 13 مکشوف گردانیده؟ بر خدمتگاری برد کی سِمَتِ اختصاص، و صفتِ اخلاص
Line: 14 داشت، و بزبان تعییر این شکایت تقریر کردن گرفت. خدمتگار بایمان گلاظ
Line: 15 و شیداد سوگندان عرصه داشت، و اعدار بی شمار تمهید نمود، کی بکشف این
Page: 92 Line: 1 سرّ راصی نبوده ام، و مرا ایشار رصا و تحری فراغ تو بر جمله مهمّت و معصلات
Line: 2 مقَدّم باشد:

بیت (منقارب) Line: 3
Line: 4 رصك رصای آذی اوترُو سِرُّك سِرِّی فما اظْهَرُ

بیت (هزج) Line: 5
Line: 6 پنهان دارم راز تو ای دوست از آنکتنگست جهان درو ننگزند غم تو

Line: 7 فامان بامداد چون کنخدای در آمد پیش قفص طوطی رفت با او سخنی گفت
Line: 8 صامًا چندان کی گردِ خاطر بر می آیم، و مرکبِ و هم را در میدان ادراك جولان
Line: 9 می دهم، و غبار شبهت از چهرهء آفتابِ یقین دور می کنم، گمان جز بر طوطی
Line: 10 نمی افتاد، و کشفِ این سِرِّ و هتْكَ اِنْ ستر، و پیدا کردن این پنهان، و فاش کردن
Line: 11 این راز، الا از جنابِ طوطی نمی دانم، کی کنخدای او را در تفحص و تبسم
Line: 12 اخبار تو وصیتهای بلیغ می کرد، و در افشای سِرِّ و باز گفتِ هرکات و سکانات
Line: 13 تو تلقینهای بوجه می کرد، و همه اعتماد او در حفظ و نگاه داشت تو، تتبّع
Line: 14 اقوال و افعال تو، بر حزم و شهامت، و کاردانی و کفایتِ اوست؛ نبینی کی بیشتر
Line: 15 اوقات در مُسارّهء طوطی می گذرانند؟ تدبیر می باید ادیشید، مگر خلاصی دست
Line: 16 دهد، و گر نه شهواتِ انسانی، و لَدَاتِ نفسانی را یکبارگی پشتِ پای باید زد،
Line: 17 تاهر ساعت دستار چه از روی طبق بر داشته نشود. و ازین نمط همه شب با زن
Line: 18 سخن می گفتص

Page: 93 Line: 1 مستوره گفت: لطیف گفنی و باریك دیدی، این طوطی تهمتها و خیائها
Line: 2 بمن اصافت کرده است، و مرا در خطر و رنجاها اوگانده، و واجب است
Line: 3 مکافاتِ مساعی نامحمود، و تحریصاتِ ناسر جایگاه در باب او تقدیم کردن.
Line: 4 و چون مدتی برن حادثه گذشتِ مرد بسببِ مصلحت از سر این جریمه بر
Line: 5 خاست، و دل از آن تهمت و ظنّت بر داشت. و آن حادثه رانابوده پنداشت؛
Line: 6 تا وقتی دیگر دوستی میزبانی کرد، و او را بصیفات استدعا نمود. مردبوقت
Line: 7 رفتن پیش قفص رفت، و وصایئی کی در آن باب لایق بود تقریر کرد،
Line: 8 و گفت: ای دوستِ مخلص، و ای رفیقِ مشفق! باید کی شرایطِ امانت و دیانت
Line: 9 و حُسن عهد بجای آری، و اغفال و اهمال اندرین باب جایز نداری، و تا طلوع
Line: 10 صُبْح صادق بیدار باشی، و هر چه ممکن گردد از تیقظ و بیداری، و تحفص
Line: 11 و هشپاری بجای آری؛ و حرکات و سکانات، و افعال و اقوال مشاهده
Line: 12 و معاینه کنی، کی و آذی زین الماء بالکواكب و أحرق الشیاطین الردة
Line: 13 بانتهب الثواقب اگر این کرّت بر فعلی سمیح، و معاملتی خارج واقف شوم،

بیت (هزج) Line: 3

گر آن شوی از تو نشویم رُخ و دستور خاک شوی آب کنم جای نشست Line: 4

و اعتماد من در عموم اشغال، و خصوص اعمال، بر عمده مناصحت و خلوص Line: 5
شفوت تست، و اگر نه آنستی کی تو مطالعه این اظلال، و مجاری این احوال Line: 6
بنظر رافت تکفل کرده‌ی، و در اکثر امور و ظایف این جمع را تأمل Line: 7
نمود، و الا من این جمعیت و زوجیت باطل کرده امی، و حورا و عینای فردایس Line: 8
اعلی را از خطر تلبیس ایشان مطلقه ثلاث گردانیده، و گفت: Line: 9

شعر (کامل) Line: 10

دَغ ذِ کرهنَ فما لهنَّ وفاهُرِیحُ الصبا و عهدُهنَّ سَواءُ Line: 11

بیت (حفیف) Line: 12

زن چون میغست و مرد چون ماهستماه را تیرگی ز میغ بوذ Line: 13
بذترین مرد اندرین عالمبه بهین زنان دریغ بوذ Line: 14

طوطی التمسات او را بلتفی جواب داد، و گفت: تو امشب با فراغ خاطر، Line: 15
بمرتع ظرافت، و مربع اهل صیافت رو، و از ابتدای رواح تا انتهای صباح، Line: 16
اقداح افراح، بین الریاحین نوش کن، کی من بهیچ نوع از تتبع احوال، Line: 17
و تفحص آثار این جماعت غافل و یاطل نخواهم بوذ؛ و امثال اوامر و نواهی Page: 95 Line: 1
ارباب دولت، و اولیای نعمت، از مواجب شریعت گرم است، خصوصاً در اعمالی Line: 2
کی تعلق بصیانت حرم، و دیانت کرم دارد، از لوازم خرد و مروّت، و فرایص، Line: 3
آزادگی و فتوت باشد، و هر که در ارتسم این انواع طریق اهمال و امهال سپرد، Line: 4
اعتماد از خلوص محبت و صفای مودت او بر حیزد، و مصازبت و مجالست او بر Line: 5
اخوان و احباب مطلع طایر شوم، و مقدم دناعت و لوم گردد، و در دل برادران Line: 6
مشفق ن گنج، و در چشم یاران ناصح حقیر نماید. مرد چون این جوابها Line: 7
بشنید، بروی آفرین پیوست، و آثار فراست او را در انوار کیاست، و تحفظ دقایق Line: 8
وفاداری، و رعایت جانب بزرگواری پسندیده داشت، و گفت: هزار جان فدای Line: 9
دوستی باد، کی در احیای مرسم حریت این کلمات و مقدمات تقریر داند کرد: Line: 10

شعر (طویل) Line: 11

سقی الله ارسا زینت عرصائهابأبناء فصل من شیوخ و شبان Line: 12

طوطی اعتماد بر حصافت و شهامتِ خود کرده بود، و این خبر از زبان صاحبِ
Line: 13
شرع نشنیده بود کی النساءُ جبألُ الشيطان، و ندانسته کی
Line: 14

بیت (خفیف) Line: 15

دیو از فعل زن رمیده شونچون بر آمیزد او یکی تلبیس
Line: 16
در فریب و فسون و مکر و حیلبندگیها نمایندش ابلیس
Line: 17

Page: 96

مرد از خانه بیرون رفت، و طوطی بترکِ خواب بگفت، و سرمهء سهر در
Line: 1
بصرکشید، و از شبکاتِ قفص بیرون می نگرست. زن با خود اندیشید کی
Line: 2
با این طوطی لطیف حیلتی باید ساخت، کی باطلاع و اسطلاح ما نفر دازد کی
Line: 3
نظر او میان من و معشوق حایلیست، و تحفظ و تیقظ او میان من و معشوق مانع؛
Line: 4
و هر گاه سخن او از سمتِ استقامت مایل و منحرف شود، و از جاذهء استوار
Line: 5
بیفتد، و تغیر و تفاوت بدان راه یابد، اعتماد از قول او بر خیزد، و بعد از آن
Line: 6
هر چه او گوید، آنرا خیالاتِ جنون، و خرافاتِ ظنون پندارند؛ و هر چه توریر
Line: 7
کند و بگویند، آنرا وسوسهء خیال، و هندسهء محال انگارند. پس بفرمودتا آنجا کی
Line: 8
طوطی بود، چراغی در زیر طشتی نهادند، و حراقهء چند از دیوارها در
Line: 9
آویشت، و بر بالای طارم دست آسی بحرکات مختلف می گردانید، و باذ بیزنی
Line: 10
و پرویزنی بیاورد، و آب بر باذبیزان می فشاند، از <باز بیسن> و پرویسن بر مثال باذ
Line: 11
و باران می آمد، و هر ساعت چراغ دان از زیر طشت بیرون گرفتندی، و در
Line: 12
محاذاتِ سطوح اجرام حراقها بداشتی، تا شعاع چراغ از صفحاتِ حراقها
Line: 13
منعکس می شد بر مثال برق و درخشن، و از اصطکاکِ اجرام ثویل دست آس
Line: 14
در فصای خانه صورتِ رعد ظاهر می گشت. همه شب حاصل الاسر آن بود کی
Page: 97 Line: 1
از انعکاس شمای برق، و از احتکاکِ دست آس رعد، و از حرکتِ باذبیزن
Line: 2
و پرویسن باذ و باران در پیوست. چون طوطی مشغلهء رعد، و مشغلهء برق، و جرکت
Line: 3
باذ و زحمتِ باران بدید، گفت: امشب طوفان باذ، عالم را از بنیاد بر می کند،
Line: 4
یا سیلابِ باران جهانرا خراب می کند. متحیر و متغیز بماند، هر گاه چشم باز
Line: 5
کردی، برق و رعد و باران و باذ دیدی. سر در میان پر کشیدی. روز دیگر
Line: 6
چون نیم سحر بوزید و گلزار صباح در افق مشرق بدمید، کنخدای
Line: 7
بخانه باز آمد، پیش قفص طوطی رفت، و گفت: هاتِ مافیه شیفایء و أنفِ
Line: 8
بالقهوة دای! بگوی تا حریفان دوشین با یاران پراندوشین همچنان باذهای
Line: 9
نوشین خوردهاند؟ و از آن معانی حرکتی کرده؟ طوطی گفت: دوش از زحمت
Line: 10
باذ وابر، و مشغلهء برق و رعد بصر را امکان نظر، و بصیرت را سامان فکرت
Line: 11
نبود، با خلاص و امحاض امعان نظر نپرداختم؛ از آن لحظه کی تو قدم از خانه
Line: 12
بیرون نهادی طوفان نوح و صاعقهء هود، و عذاب نمود در ایستاد؛ درخش آنش
Line: 13
در جهان میزد، و رعد و لوله در آسمان، و زلزله در زمین می افکند؛ همه شب در
Line: 14
قفص از سرما می لرزیدم، و از هیئتِ رعد می ترسیدم، و این آیت می خواندم:
Line: 15
و بر خود می دمیدم، و می گفتم: Add.: 31/31 فسبحان من یستخُ الرعدُ بحمده.
Line: 16

شعر (صویل) Line: 1

Line: 2 كَأَنَّ نَجُومَ اللَّيْلِ خَافَتَ مُفَارَهَ فَمَدَّتْ عَلَيْهِ مِنْ عَجَاجَتِهِ حُخْبًا

Line: 3 مرد گفت: ای طوطی، مگر تو دیوانه نشه‌ئی، یا دماغت خلال کرده
 Line: 4 است؟ بر من چون روز روشن شد کی تو باز پیموده‌ئی، و کوز پرده شکسته‌ئی،
 Line: 5 و اگر والعیاذ بالله از اکاذیب کلمتی چند ترکیب کرده‌ئی، و ترهاتی چند
 Line: 6 ترتیب داده‌ئی، میان من و حلال کار بطلاق و فراق انجامیدی، و مصالح معاش
 Line: 7 و فراش من بتصریب و تخلیط تو متلاشی شدی، و عال من کی در زهد و عفت،
 Line: 8 فاطمه زهرا، و خدیجه گبراست، بهذیانات و ترهات تو آلوده خبس حُبث
 Line: 9 گشتی؛ و هر که امثال این مقال بتزویر و افتعال تقریر نماید، بفتوی شریعت
 Line: 10 اراقت خون او روا بود، و مُجکم مصلحتِ سیاس، و رعایتِ جانبِ هروّت،
 Line: 11 افساد و اهدام ذات او واجب گردد، تا بعد ازین هر ساعت مرا دردِ سری
 Line: 12 ندهی، و دروغی، کی طبع و سمع از فُبز روایت او بحروح گردد، بگوش
 Line: 13 من نرسانی:

بیت (هزج) Line: 14

Line: 15 باران دو صد ساله فرو نماند این گردِ بلا کی تو انگیخته‌ئی

Line: 16 پس دست در قفص کرد، و از سر غصب طوطی را بیرون کشید، و سر و پای
 Page: 99 Line: 1 و پر و بال او از هم بگست و جدا کرد، و بیرون انداخت. ائفاق را از
 Line: 2 دوستان او یکی بر سر بگذشت، طوطی را بران گونه بدید، پرسید کی این
 Line: 3 طوطی را بچه تهمت جنایت چنین تعذیب و نشنید فرمودی؟ و خون او بچه حجت
 Line: 4 چون خون ذبایح حرم حلال داشته‌ئی؟ کی این طوطی بغایت ملیح و فصیح
 Line: 5 بود: خُصرتِ اجنه‌ء او نجویذِ نوبهار، و منقار او بلمل آب دار مانند بود.
 Line: 6 مرد ما جرّی رفته باز گفت. آن دوست او مردی صاحب فراست، و خداوند
 Line: 7 کیاست بود، و با حذاقت بر کمال دهایء تمام داشت. او را بران اقتحام ملامتها
 Line: 8 کرد، و گفت: ندانسته‌ئی کی چون نوایب ایام و حوادث روزگار مجتمع
 Line: 9 شود، و مشکلات و معصلات مبهم بر آیند، گوهر آنرا بر محكّ عقل
 Line: 10 باید زد، و در معیار و مقیاس خرد بسنجید، و در تبییر اصغاثِ احلام،
 Line: 11 و تدبیر احداثِ ایام مشاورت با زیرکان عالم، و امینان ناصح باید پیوست؟
 Line: 12 ای سبحان الله! ندانی کی مرغان دروغ نگویند، و تمویه نگالند، و آنچه
 Line: 13 گویند از دیزه و شنیده گویند؟ چرا بأول حال استقرار این اخبار، و استطلاع
 Line: 14 این اعمال نکردی؟ و شرط تائی و احتیاط بجای نیوردی؟ کی زنانرا در مکر
 Line: 15 و غدر تصنیفها، و در خداع و جلت تألیفهاست، بدان درجه کی ابلیس باکمال
 Page: 100 Line: 1 مشعوذی و اُستادی، در معمی مکر زنان سر رشته کیاست گم کند؛ و اگر
 Line: 2 خواهی تا حقیقت این حال ترا مکشوف و مقرر شود، کذبانو را ببهانه‌ئی از
 Line: 3 خانه بیرون فرس، خدمتگاری را کی بطانه‌ء خان، و خاصّه‌ء آشیان، و معتمد

اسرار تواند، زجر تعریکی فرمای، تا هر چه رفته است بگویند، و این Line: 4
 پرده از پیش برداشته شود. بر قصیت استصواب او مرد بخانه در آمد، Line: 5
 و این عزیمت بامصا رسانید، و خدمتگاری کی انیس آنس و عیبیه اسرار زن Line: 6
 بود، تهدید و تشدید عرصه داشت؛ ماجرا هر چه رفته بود، بر طریق Line: 7
 تفصیل و اجمال تقریر کرد، و از مطلع تا بمقطع شرح داد، و جمال روی عروس Line: 8
 یقین، از حجاب شبهت و ربیت، هر چه نیکوتر بیرون آمد، و معلوم شد، کی Line: 9
 طوطی چون گرگ یوسف بیگناه بوده است، و چون ناقه صالح بی جرمی Line: 10
 طعمه شمشیر گشته؛ و آنچه در باب او تقدیم افتاده است، و نفاذ یافته، ظام Line: 11
 محص، و حیفه صرف بوده است، و در سای الحال جزای آن و بال بیاید دید، Line: 12
 و قفای آن بی خویشتی بیاید خورد، و آنچه کرده است، از سر تعجیل بوده Line: 13
 است، بوسوسه شیطان مسؤل، و توهم نفس امّاره مخیل. حیرت و حسرت Line: 14
 بروی مستولی گشت، و صجر و قلّظ ظاهر شد؛ اشک ندامت از دیزه بر صفحه Line: 15
 رخساره می ریخت، و از سر تأسّف و تلّهف می گفت: Line: 16

Page: 101

شعر (طویل) Line: 1

Line: 2 تذکرت ایّامت لنا ولیالیامست فجرت من ذکرهنّ دموع

Line: 3 فهل بعد تفریق البیب توصلو هل لِنجوم قد افلن طلوع

بیت (هزج) Line: 4

Line: 5 ای رفته زمن ترا چه افسون آرذکین فرقت تو ز چشم من خون آرذ

و ظاهر شد کی قدم در خطا، و دایره جفا نهاده است، و روی تدبیر Line: 6

Line: 7 بآینه تقصیر دیده، پشیمانی سوذ نداشت، و ندامت نافع و ناجع نبود، و این معنی

Line: 8 پیوسته با خود می گفت:

شعر (طویل) Line: 9

Line: 10 فیالیت ما بینی و بین أحببتیمن البعد ما بینی و بین المصائب

Section / Image: 2

Page: 101

Line: 11 این داستان از بهر آن گفتم، تا پادشاه بر سیاستی کی محص ظلم و جور

Line: 12 است اقدام ننماید، کی فردا از تنفیذ فرمان پشیمان شود، و لایم افعال، و عادل

Line: 13 اعمال خود گردد؛ چنانک آن مرد از کشن طوطی؛ و آنگاه عمری از

Line: 14 تعجیل آن سیاست در تلّهف و تأسّف افتد، کی بحقیقت داستان مکر زنان

Line: 15 از اشراف فهم، و ادراک و هم زیادت است، و عاقل ترین مردمان در چال

Line: 16 مُحال ایشان رود، و بعشوه و لاوه ایشان مغرور گردد. و اگر شاه را از

Line: 17 تقریر این مقالات سامت و ملالت نیاورده است تا از مقامات مکر زنان، و مقالات

Section / Image: D.6

Page: 102

۶ - داستان مرد لشکری و معشوعه و شاگرد Line: 1

وزیر گفت: زندگانی پادشاه کامکار، و صاحب قران روزگار، در Line: 2
جهانگیری و شاهنشاهی هزار سال باذ! چنین آورده اند کی بروزگار Line: 3
سالف، در حدود کالف، مردی بود جشکری فیشه، معشوقه‌ی داشت موزون Line: 4
و کرشمه ناک، لطیف صورت و چالاک. در حسن چون گل نوبهار، و در Line: 5
لطف و ظرف اعجوبه‌ی روزگار: Line: 6

شعر (بیط) Line: 7

خریده‌ی لور آنها الشمس ما طلعتولو رآها قصب البان لم یسی Line: 8

و این لشکری را شاگردی بود، بچهره ماهی ماهتاب، و بجمال ثانی آفتاب، Line: 9
مک سیرتی، پری صورتی، متناب خلقتی، چون ماهو مشتری در قبای Line: 10
شستری، و چون حور و پری، در صورت بشری، در جمال چنانک شاعر Line: 11
گویند: Line: 12

شعر (کامل) Line: 13

أوفی بکل الحسن بعص صفاتها و فی بقتل الصب خلف عداها Line: 14
سحارة الأ لحاظ لم أر عینها لئا رأیت الموت فی لحظاتها Line: 15

روزی مرد لشکری رفته‌نوشت بوجه ارادت، و گفت: Line: 16

Page: 103

شعر (ال بسیط) Line: 1

على الذین کو وا قلبی بهجر هُمسلم خالقنا ما ورق الشجر Line: 2

بیت (مقارب) Line: 3

تو دانیکی من جز تو کس را ندانمتوی یار پیدا و یار نهانم Line: 4

و بدستِ شاگردِ بخانهءِ معشوق فرستاد، و بزبان او پیغام داد: Line: 5

بیت (هزج) Line: 6

بیا ای راحت جانم کی تا جان بر تو افشانامزمانی با تو بنشینم ز دل این جوش بنشتم
و در آنای رفته کلماتِ دل آویز، و سخنانان عشق آمیز درج کرد، مشتمل
بر ذکر اشتیاق، و مُنهی از الم فراق، و گفت: توقع آنست کی بوجه
دمازی و بنده نوازی قدم رنجه کنی، و وثاق بنده را تشریفِ حضور
ارزانی داری، کی فرصتِ وصال، چون زمان خیال گذرنده است، و زمان
اتصال چون کبریتِ احمر ناپای دار، و اگر در خاستان روزگار گل
شگفت از نفایسِ اعلاق و ذخایرِ مواهبِ سعادت باشد: Line: 13

شعر (هزج) Line: 14

تعالوا نشرب الراحیگاساتِ و اقداح
Line: 15

Page: 104

بیت (هزج) Line: 1

شب هست و شراب هست و چاکر تتهاستبر خیز و بیا بتا کی امشب شبِ ماست
Line: 2

چون کوزک برسید، و رثره و پیام و زروذ و سلام برسانید، زن در وی
نظر کرد، جوانی دید سر و قدّ، ماه خدّ، گل عذار، آفتاب رخار، آب
جمال بر چهره او جاری، و زهره در بنا گوش او متواری، گفت: Line: 5

شعر (خفیف) Line: 6

مر حباً مر خباً تعال تعالاً حیذاً و جُهک للمبارکُ فالالا
Line: 7

بیت (مصارع) Line: 8

آب جمال جمله بجوی تو می روذخورشید در جنبیت روی تو می روذ
Line: 9

Add: 12/21 صفای رویت، با وفای طوویت گفت: اگر می منواه عسی ان ینفعنا
Line: 10

سوز سینه، از شرق دیرینه آواز داد کی اُصبت فالزم، ووجدت
Line: 11

فاغنم! از چین لقمه بر نتوان خاست، واز تجرّع چنین جرعه نتوان
Line: 12

کاست. القصّه بصد هزار دل فتنهء غنج و دلال، و بستهء زلف و خال او شذ، Line: 13

با خود گفت: Line: 14

بیت (سریع) Line: 15

زلفِ ترا کار بدان جا رسیدکز خم او غم بثریّا رسید Line: 16

در بر تو صبر بتعجیل تاختر در تو عقل بودا رسید Line: 17

Page: 105

و لشکری آیشانه ترتیب می کرد، و کاشانه می آراست کی هم اکنون Line: 1

معشوقه از در در آید، یا از حضور او خبر آید، زاویه بنور جمالش روشن Line: 2

شود، و حجره از بوی زلفش معطر و گلشن گردد. خود شاگرد از استاذ Line: 3

مرزوق تر، و معشوق از عاشق بی ثوق تر آمد: Line: 4

شعر (کامل) Line: 5

اهلاً بعدی والرسول و حبذاوجه الرسول لحبّ وجه المرسل Line: 6

پیش از آنک عامل وصل، خراج اصل بدیوان گزاردی، شاگرد Line: 7

حقّ حسابی، و رسم عنابی در خواست، زن گفت: ترا هم برین باب ترانهء، Line: 8

و هم ازین باب شاگرانهء آرم. کوزک خدست کرد، و گفت: Line: 9

شعر (منسرح) Line: 10

اکرام اهل الهوی من الکرّمواّمّء العشق أظرف الامم Line: 11

غایت محبّت، و نیات مودت آنست کی هر سرّی کی در صحیفهء صمیر Line: 12

دوستان نقش پذیرد، هر یک بدیدهء بصیرت بر خوانند، و القلوب مرأه Line: 13

القلوب را معنی این بود Line: 14

شعر (طویل) Line: 15

إذا عُیبت اشباحنا کان بینارسائلُ صدق فی الصمیر تراسلُ Line: 16

وارواحننا فی کلّ شرق و مغربتلاقی بإخلاص الوداد توصلُ Line: 17

Page: 106

آن ستور بود، کی رموز عشق بر وی مستور بود، فاما آنجا کی صفوت Line: 1

طبیعت انسانی است شراب هم رنگ اوانی است. Line: 2

شعر (کامی) Line: 3

Line: 4 رِقِّ الزُّجَاجِ وَرِقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا فَتَشَاكُلُ الْأَمْرِ

Line: 5 فَكَأَنَّهَا خَمْرٌ وَلَا قَدْحُوكَئِنَّهَا قَدْحٌ وَلَا خَمْرٌ

Line: 6 عاشقانرا زبابِ مقال، غمّاز حال است. هر چه بودِ سِرّاً پَسْر و اصهاراً باصهار

Line: 7 باشد:

شعر (بیط) Line: 8

Line: 9 لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ مِنْ قَرَبٍ وَ مِنْ بَعْدِ سِرّاً پَسْرٍ وَ اصْهَاراً باصهار

Line: 10 چون راح و روح در هم آمیختند، و چون صباح و صبح بر هم آویختند،

Line: 11 العشق اولّه دیر میآمد خاترش پریشانی گرفت، شمشیری حمایل کرد

Line: 12 و روی بخانهء معشوق نهاد، و با خود گفت:

بیت (هزج) Line: 13

Line: 14 واللّه کی اگر شوی چو ماه اندر میغس باز ندارم زروی تو بتیغ

Line: 15 چون ددر خانه رسید، حلقهء در بجنابانید، و معشوقه را خبعت داد.

Line: 16 شاگرد گفت: آه رَبِّ أَمِينِيَّةٍ أَدَّتْ أَلِي مَنِيَّةِ، ای کذبانو! قصد جان من و خود

Page: 107 Line: 1 کردی، و قصای بذ بر من و خود آوردی! تدبیر کار من چیست؟ و دوست گیر

Line: 2 من درین مخت کیست؟ زن گفت: مترس و دل خود مبر، درین

Line: 3 عُرفه رُو، و در تاریکی بنشین! و خود باستقبال عاشق رفت، و در بگشاذ.

Line: 4 مرد لشکری در آمد، و گفت: چندین تأخیر و توقف چرا نمودی؟ و مرا

Line: 5 چندین انتظار بچه سبب فرمودی؟ بامداد بگاه قاصد در راه کرده ام،

Line: 6 ورقعه بدو داده، و چشم امید گشاده! معشوقه گفت: ای سرمایهء زندگانی،

Line: 7 و ای پیرابهء شادمانی! حدیث قاصل ورقعه هر چند دروغست لکن خوش

Line: 8 خبرست؛ اگر قاصد تو رسیده بودی، بندگیها نمودمی، و من خود در

Line: 9 تهیاً آن بودم کی بی تکلف طلب و تجنّم پیغام بخدمت شتابم، و سعادت

Line: 10 اجتماع در یابم، تو خود کرم برزیدی، و بر عادت حمیده رفتی:

بیت (هزج) Line: 11

Line: 12 بر عادت خود بزرگواری کردیمارا بوصال حویش یاری کردی

Line: 13 در ای کی زاویه هر چند صفت تنگی آرد، از روی جنتیت واتحاد

يك رنگی دارد، و بر فور بطارمی بر آمدند، و بجامهء خواب فرو رفت. Line: 14
و هنوز کار، از بوسه و کنار، به بندِ آزار نرسیده بود، و زمستان هجر بنوبهار Line: 15
وصل نینجامیده، کی کذخای خانه در رسید، و حلقهء در بجنابانید. مرد Line: 16
لشکاری گفت: هم اکنون شوی تو در آید، و با من عربده در گیرد، و از Page: 108 Line: 1
میدان ما بانك و مشغاله بر خیزد، و در دامن و گریبان من آویزد، و اگر این کلمه Line: 2
بسمع والی رسد، با من خطاب و عتاب، و تشدید و تعنیف فرماید، مگر مرا Line: 3
درین غرفه پنهان کنی! زن چون كودك بر غرفه پنهان کرده بود متحیر Line: 4
شد، گفت: مترس و شمشیر از نیار برکش، و با خشم و تهور در Line: 5
بگشای، و بیرون رو، و مرا و شوی مرا تهدید می کن، و بهیچ کسی التفات Line: 6
منمای، و روی براه آر! مرد لشکری همچنان کرد و از در خانه شمشیر Line: 7
کشیده، و بغل گشاده بیرون رفت، و باواز بلند می گفت: هم اکنون Line: 8
تدبیر این کار کرده شود، و جزای کردار هر يك بر سیل و جوب رسانیده Line: 9
آید، کی مرا در پیش تزت سلطان مجاب و دربان حاجب نباشد! و ازین Line: 10
گونه ترهات هایل، و کلمات مؤهم می گفت، و میرفت. مرد چون تحیر Line: 11
و نهور او بدید، و سخنهای تهدید آمیز او بشنید، با خود گفت: مگر این مرد Line: 12
حانه غلط کرده است، و بر کدام مسلمان مکابرهء سُبُخون آورده است، و نعوذ Line: 13
بالله من شرّ هذا الشيطان المرید، الجبار العنید! و متحیروار بخانه در آمد، Line: 14
و با زن گفت: این چه قیل و قال، و این چه احوال است؟ این مرد کیست Line: 15
و این بانك و مشغله از بهر چیست؟ زن پیش باز دویذ، و گفت: ای مردا Line: 16
خدای را سجدهء شکر و حمد آر و نذر کن کی صدقه و صِلت بدرویشان Page: 109 Line: 1
و مستحقان دهی، کی خدای تعالی چنین بلا از ما بگردانید! مرد گفت: Line: 2
بگوی سبب چیست؟ کی این بشارت عظیم است و این اشارت و خیم! زن گفت: Line: 3
درین لحظه غافل و بی خبر نشسته بوزم، کوزکی بر شکل هزیمتان از در Line: 4
خانه در آمد، مصطرّ و مدهوش، یرقان هیبت روشن زرد کرده، و برسام Line: 5
سیاست عقل و خرد از وی برده، سوگندان غلاظ و شداد بر من داد، کی Line: 6
مرا درین خانه پنهان کن و جان مرا بصدقهء جان خواش بخر! کی ظالمی Line: 7
متهور، و قتالی متحیر، بر عقب و اثر من می آمد، و قصد جان من دارذ! Line: 8
و از خوف و هیبت، و حیرت و دهشت، بر غرفه دویذ، و رختها بر خود Line: 9
پوشید. درین بوزم کی آن صالم بی باک چون زبایه از در در آمد، Line: 10
شمشیر در دست، چون پلنگ و شیر می غرّید، و چون نهنگ و اچدها می دمید. Line: 11
گمان بردم کی صحاك بی باك قصد جمشید کرده است، یا بهرام روی بکین Line: 12
ناهید نهاد. بانگ بر من زد، و گفت: این كودك كجا رفت و او را چه کردی؟ Line: 13
من انکار کردم، و بران اصرار ماوردم، کی من این جنین کس ندیدم، و نام Line: 14
و کنیت او نشنیدم. لختی الحاح و لجاج کرد، و وعید و تهدید در میان Line: 15
آورد؛ چون مفید نبوذ دشنامی چند بداد، و روی بدر بیرون نهاد؛ و من Line: 16
بر وی می دمیدم، تا حق Add: 2/17 از وی می ترسیدم و وصمُّ بكم عُمی Page: 110 Line: 1
تمالی این بلا بگردانید، و او را کور و کور کرد، العیاذ بالله اگر بران حرد Line: 2
و غصب، برین كودك قادر و مستولی گشتی، جان این بیچاره در معرض تلف Line: 3
و تقریقه افتادی. مرد گفت: اکنون كودك كجاست؟ گفت: برین غرفه، Line: 4
و آواز داد. كودك فرو آمد؛ مرد مشاهدهء دید بغایت لطیف، و کوزکی Line: 5
امرد بس ظریف، تآطفها نمود. و استمالتها کرد، و گفت: توقف کن Line: 6

تا از بهر تو تگالفها کنم، و کرامتها واجب دارم، و تو مرا بمحلّه پسری، Line: 7
و این زن مر ترا بمنزلتِ مادرست، باید کی پیوسته می آئی، و مرادات Line: 8
می نمایی! و چنین و لطف کونک را دستوری داد، و زن را بران مساعی کی نموده Line: 9
بود، و چنین چیزی اکتاب کرده، و از مهر زاد آخرت ذخیرتی نفیس Line: 10
و زادی هنی و سنی مدّخر گردانیده، مهمدت گفت: Line: 11

شعر (کامل) Line: 12
انّ العفیف اذا استعان بخائنیکان العفیف شریکه فی المأثم Line: 13

Section / Image: 3

Page: 110

این داستان از بهر آن گفتم، و این فصل جزل، کی در Line: 14
صورتِ هزل بود، بر سمع شهزیار ازان گذرانیدم، تا زور و افترا، و زوق Line: 15
و افتعال زنان، بر رأی اعلی روشن گردد، و بأقویل و تخییل، و اباطیل و تویل Line: 1
ایشان التفات فرماید، از بهر آنک زنان اگرچه ناقصاتِ عقل اند، بر کمال Line: 2
عقول رجال خندند، و عقلا را بجایل گفتار، چون گفتار، در چوّال Line: 3
مُحال خود کنند. و اگر پادشاه را از برای تصفیّه اذهان، از اعیان مثالی Line: 4
باید، قصّه آدم و حوا، و یوسف و زلیخا، قانون اعتبار، و مقیاس Line: 5
اختیارست؛ و اگر هیچ کس را در معامله ایشان مرا بجهت توانستی بود، آدم را Line: 6
بودی کی بنیت و خلقت او در مقاصیر دار النعیم، و صورت او فهرست Line: 7
احسن التّقویم بوده است؛ و چون شاه را این مقدمات لایح معلوم شد، Line: 8
داند کی بهیچ وقت در سرای کون وفاد، از جبلّت و طبیعت ایشان رشاد Line: 9
و سداد التماس کردن، و بتصریب و تخلیط زنی شاه زاده را کی قطب Line: 10
سپهر معالی، و مرکز دوایر اعلی است، بصرصر فنا و اعدام نتوان داد Line: 11
شاه چون داین داستان سماع کرد، و این کلمات استماع فرمود، مثال داد Line: 12
تا شاه زاده را بحبس بردند Line: 13

Chapter: 5

Section / Image: 1

Page: 111

آمدن کنیزك روز دوم بحصرت شاه Line: 14

روز دوم کی مسّاح عالم بالا، بساحت دوران گردون بنقطه افق Line: 15
مشرق رسید، سرادق مزعفر، در چهره هفت طارم اخصر کشید، و بساط Line: 16
ملون بر بسیت این گره اغبر گسترد، بسمع کنیزك رسیدگی شاه سیاست Line: 17
پسر در تأخیر افکند، ببب آنک یکی از جمله وزراء، بطایف مواعظ، Line: 1
و دقایق نصایح، او را از امصای این رای، در ثرّد و اتباه افکنده است، Line: 2
و حالتِ سخط او را برصا و ارتصا بدل گردانیده، و از تقدیم سیاست زجر Line: 3
و منع کرده، و در اصنافِ مکر زنان، و اوصافِ غدر ایشان، حکایات نادر Line: 4

و غریب آورده؛ و تقریر کرده، کی بزم و مدح، و جد و هزل ایشان التفات
 Line: 5
 نشاید نمود، و نکوهش و ستایش، و ابا و ارادت ایشانرا لایق محو و ایشان نباید
 Line: 6
 پنداشت، و شاو روهُنَّ و خالفوهُنَّ دستور اعتبار و نمودار اختبار باید ساخت،
 Line: 7
 چی هر کرا بتنصیص این تخصیص داده باشد، کی الرَّحْلُ قَوَّامُونَ عِلْمِ الْبِنَاهِ
 Line: 8
 بکلمات ناقص ایشان، کی از مَكْمَنَ إِنَّهُنَّ نَاقِصَاتُ الْعَقْلِ وَالِدِينَ ظُهُور
 Line: 9
 پذیرفته بود، نظر نکنند
 Line: 10
 پس متنگر وار، و متحیر کردار پیش تخت شاه رفت، و بعد از تثریر
 Line: 11
 تحیت، و اقامت و ظایف خدمت، گفت: عدل شاه مستعان ملهوفان، مستغاث
 Line: 12
 مظلومان، و مستمسک مهجوران است، و هر مبالغتی کی رأی مُلْكِ آرای
 Line: 13
 شاه، در تمهید قواعد انصاف، و تشیید مبانی انتصاف فرماید، طلیعه
 Line: 14
 دوام دولت، و مودمهء بوای سلطنت بود؛ و این ظلم مُفْرِطِ شَنِيعِ کی برین بنده
 Line: 15
 رفت، اگر بر یکی از آحاد خدمتگاران سرای حرم رفتی، از عدل شاه
 Line: 16
 لازم آمدی کی بر قصیت استکبار و خمیت، و مقتصای استنکاف و أَنْفَتِ، و لوازم
 Line: 17
 قصایای معدلت، و شرایط شریعتو مروّت، انصاف او بدادی، و فُبعِ این
 Page: 113 Line: 1
 شین، و فصیحت این عار، از جیب عفاف، و ذیل صلاح او محو کردی؛
 Line: 2
 فکیف در حق بندهءی کی بعقد شرعی، و عهد دینی، خیر و شر، و نفع
 Line: 3
 و صرّ او حواله بنظر عاطفت و ایشار و رحمت پادشاه بود: Line: 4

شعر (خفیف) Line: 5

و اذا كان في الانابيبِ خَلْفُوعِ الطَّيْشِ في صدور الصِّعَادِ Line: 6

بیت (رمل) Line: 7

پاذهر از شرّ زهر افزون شود چون ز اندازهء خود بیرون شود Line: 8

و بنده شنیده است کی یکی از آحاد اعداد وزرا، در باب منده رصرب
 Line: 9
 و تخلیط نموده است، و اقوال بنده را در معرض کذب و فصیحت چلوه کرده،
 Line: 10
 و کلمات و مقدمات او را در لباس سماجت و تقبیز یرض داده، و بتغییر احوال
 Line: 11
 و تعبیر اقوال او سعی نموده، و می ترسم کی بیت مقالات وزرا،
 Line: 12
 و مُحَالَاتِ شامزاده، همان مقامات پیش آید کی آن گازر را از پسر
 Line: 13
 ناحلف، و فروزند عاق پیش آمد. شاه پرسید کی چگونه بود آن داستان؟
 Line: 14
 باز گوی! Line: 15

Section / Image: D.7

Page: 114

۷ - داستان گازر و پسر و خر و گرداب Line: 1

گفت: چنین آورده اند ارباب عقول، و افاصل جمهور، کی در شهر
 Line: 2
 فطور، گزاری بود، پسری داشت احمق و جاهل، بی تمیز و غافل،
 Line: 3

مذموم سیرتی، مجهول صورتی، دیوانه ساری، پریشان کاری، از حلیه
 Line: 4 خرد یاطل، و در قبول مصالح مامل. و این کازی همیشه در دست
 Line: 5 صرر، و پای خطر او منکوب و مالیده بودی؛ هر چند پذیر او را پند
 Line: 6 دادی و تنبیه کردی، البته طبیعت معکوس، و بنیت منکوس او بمواعظ
 Line: 7 تغیر، و زواج تعریک استقامتی نمی پذیرفت، و اصلاحی قبول نمی کرد.
 Line: 8 زکام ادبار دماغ او را چنان معلوم کرده بود، کی روایح بمشأ
 Line: 9 او نمی رسید، و حرص و شره، و جنون و سقه، بر وی چنان نستولی شده بود،
 Line: 10 کی بهیچ تکلف و تلطف، تداوی و تشفی نمی پذیرفت؛ و از عادت بهیمی
 Line: 11 و طبیعت سبعی امتناع نمی نمود، چون آهن چنگ خروده، و سرب سوخته،
 Line: 12 کی بهیچ حیلت صلاحتی کاری نپذیرد، و بهیچ تزین و تأقی چشم
 Line: 13 خریداری نگیرد، همیشه دل پذیر از صدمات خار خلاف او خسته و مجروح
 Line: 14 بودی، و خاطرش از خطر جهالت و صلات او خایف و رنجور، کی کزام
 Line: 15 روز از جنون ناموزون او آفتی زاید، و از قبایح اقوال، و فصایح افعال او
 Line: 16 بلاء بر وی آید. و این گازر بر لب جوئی بزرگ جامه شستی، و درین جوی
 Page: 115 Line: 1 گردابهای عمیق و آب گیرهای چرف بود، و پیرسته درو سیلایهای قوی
 Line: 2 رفتی. هرگاه گازر بکار مشغول شدی، پسر دیوانه ببهانه ماهی خویشتن
 Line: 3 چون مار در آب افگندی، و چون غوک شناو می کردی؛ هر چند گازر
 Line: 4 فریاد بیشتر کردی، او بمیان نزدیکتر رفتی، در خایف و مستشعر، کی
 Line: 5 نباید کی در گردابی افتد، یا نهنگی آهنگ او کند؛ سخن او نشنیدی،
 Line: 6 و نصیحت او، کی محص شفقت بود، در سمع قبول جای ندادی:
 Line: 7

شعر (کامل) Line: 8

Line: 9 خیر الطیور علی الفصور و شرهایوی الخراب ویسکن النأوسا

شعر (هزج) Line: 10

Line: 11 مدبر نکن کار بگفت عاقلهر گز نشود بحیله مدبر مقبل

تا روزی گازر بکار مشغول بود، پسر بر خر نشست، ع در جوی رفت،
 Line: 12 و بگردابی عمیق در آورد. ناگاه تلاطم امواج، و تراکم افواج سیلاب در
 Line: 13 رسید، و هر دو در غرقاب افتادند، و گرداب ایشانرا گاه چون صدف در
 Line: 14 قعر آبی برد، و گاه چون خاشاک بر سر می آورد. گازر چون پسر
 Line: 15 و خر در شرف هلاک دید، از آنجا کی الف طبیعی، و عشق صنیعی،
 Page: 116 Line: 1 و شفقت امصلی، و رأفت جبلی بود، خواست کی در شود، و پسر و خر را از
 Line: 2 سطوات بلیات، و غرقاب سیلاب بیرون آورد، و از مهالك امواج، و مسالك
 Line: 3 افواج خلاص دهد؛ خویشان را در آب انداخت، و چنگ در پسر زد و پسر
 Line: 4 نیز از بیم جان، و خوف هلاک، چنگ در پذیر زد، کی الغریق يتعلق بكل
 Line: 5 شیء، تا خود را از غرقاب بساحل سلامت و نجات افگند، پذیر را در
 Line: 6 گرداب کشید؛ گازر هر چند حیلت کرد تا نفس خعد را از دست و چنگال او
 Line: 7

Line: 8 خلاص دهن، شکن نگشت، و آخر الاهر پذیر و پسر جان شیرین چون شکر در آب
Line: 9 بیاد دادند، و عمر غریز، و نفیس نفیس را وداع کردند:

Line: 10 شعر (وافر)
Line: 11 و مَنْ يَكُ جَارَ صِلِّ أَعْوَانِ فَلَيْسَ بِعَادِمٍ سَمًّا نَقِيعَا

Line: 12 بیت (مقازب)
Line: 13 چو دشمن کی دانا بود به ز دوستابا دشمن و دوست دانش نیکوست

Section / Image: 2
Page: 116

Line: 14 و من بنده از فرط اخلاص، و وفور وفا و اختصاص، می ترسم
Line: 15 کی شاه را از این فرزند همان پیش آید کی گازر را آمد؛ و آدمی را هیچیز
Line: 16 از اجزا و اعصاب، و جوانز و جوارح عزیزتر نیست، و با این همه چون در
Line: 17 جزوی بیماری مفسد و مُهَلَك عارض می شود، علاج او بحرق و قطع واجب می
Page: 117 Line: 1 دارند، و از کمی و نقصان او متأسف و رنجور نمی گردند، و فقدان او دافع
Line: 2 و مانع نمی آید، و از اینجا گفته اند:

Line: 3 مصراع (هزج)
Line: 4 دستی کی ترا نخواهد آن دست بُر

Line: 5 و خدای تعالی می فرماید: عسی أن تکرهوا شیاً و هو خیر لکم و عسی
Line: 6 شاه چون این کلمت و مقدمات بشنید Add.: 3/312 أن تحبوا شیاً و هو شر لکم
Line: 7 مثال داد تا پسر را سیاست کنند
Line: 8 چون خبر سیاست بسمع وزیر دوّم رسنید، سیّاف را با او بگویم

Chapter: 6
Section / Image: 1
Page: 117

Line: 9 آذن وزیر دوم بحصرت شاه

Line: 10 وزیر ثانی، کی در علم و حلمت و هنر و کفایت ثانی نداشت،
Line: 11 باقتصای رأی مشکل گشای بحصرت آمد، و بعد از تقدیم مراسم
Line: 12 خدمت، و شرایط حمد و ثنا و تحیت، گفت: محمد الله تعالی کواکب عدل
Line: 13 پادشاه از افق آسمان تدبیر ثاقب و طالع است، و کافهء خلائق او اسر

و نواهی پادشاهی را خالص و طایع، و اقصای و ادانی در صلّ عواطف این دولت،
Line: 14 از سُموم سیم، و حرور حوادث، و نیابِ نوایبِ روزگار هرّقه و منعّم
Line: 15 اند، و سُموم افاعی ظام را بتریقِ دواعی انصاف تدارک می کنند، و تأثیر
Page: 118 Line: 1 تیرِ حدثان، کی از شستِ قصدِ زمان گشاذ می یابذ، بجنّه جلال او ناموءثر
Line: 2 می ماند؛ اطرافِ ولایتِ امن است، و اصنافِ رعیتِ ساکن، و صنوفِ
Line: 3 محن، و فنونِ فتنِ آرامیده، رعایا در مهدِ رفاهیت، و صعفا در سایه عنایت
Line: 4 و عاطفتِ قرار گرفته اند، و ملوکِ آفاق، تختهء مکارمِ اخلاق، در جنابِ
Line: 5 منیع، و فنای رفیع او می خوانند، و اقتباس می کنند: Line: 6

بیت (خفیف) Line: 7

Line: 8 خوانده عدل تو در همه آفاقتهای مکارم الاخلاف

و بحقیقت وجودِ ذاتِ بزرگوار او اثر جود و رحمتِ واجب الوجودست،
Line: 9 با سیاستِ او سراب از غرور منقطع است، و بانتظامِ آیامِ عدل او شراب از
Line: 10 خرابی عقولِ منحصم: Line: 11

شعر (وافر) Line: 12

Line: 13 بشامل عدله فی الارض ترعیع الاسد السوائم فی المسام

و بررّای انور از هر، کی مشتری نور از وی اقتباس می کند، و آفتاب
Line: 14 روشنی از وی التماس می نماید، و کلیدِ مصالحِ سلطنت، و بریدِ مناهجِ ملك
Line: 15 و دولت است، به بدیهه نظر مقرر باشد، کی مشاهده جمال فرزندِ مصباح
Line: 16 هر صبوح، و مفتح هر فتوح است. و گلزارِ مسرتِ آن از چشمهء حُسن
Line: 17 او می خورد، و روصهء نزهتِ طراوت از منع جمال، و مرتع کمال او
Page: 119 Line: 1 می برذ؛ خصوصاً کی تباشیرِ رشد در ناصیه او مبین، و نجابت بر
Line: 2 جبین او لایح و معین است. دُرّ دریای شاهی، و بلبلِ گلبنِ شهنشاهی، از
Line: 3 عقایلِ سعادت، و ذخایرِ موهباتِ آفرینگار، بتصرّع و ابتهال، از حصرتِ
Line: 4 گفته، و اجابتِ Add: 19/5 ذو الجلال خواسته، و ربّ لبّ لی من لدنک ولیّاً
Line: 5 یافته، تجریکِ نمّام، و غموزِ ساعیِ فتنان، در هلاکِ او تعجیلِ نشاید
Line: 6 فرمود؛ کی بعد از امصایِ عزیمت، حسرت و ندامت، بر فواتِ ذاتِ او
Line: 7 نافع و ناجع نیاید. درختی هر کدام بیخِ اورتر و راسخ تر بساعتی قلع توان
Line: 8 کرد، امّا سالها بیباید کی باعتدالِ مزاجِ هوا، و تربیتِ آب و خاکِ مُثمر
Line: 9 و مؤثر گردد، چنانک در سایه او بتوان آسود، و از ثمرهء او منفعتِ توان
Line: 10 گرفت. و اگر شاه درین معنی تعجیلِ نماید، مانند آن کبگِ بوذ کی جفتِ
Line: 11 موافق، و عیالِ مشفقِ خود را بی جرمی هلاک کرد، و چون از حقیقتِ
Line: 12 حالِ استکشافِ رفت، و براءتِ ساحتِ او بدر آمد، بران ارتجال و استعجال
Line: 13 هر چند پشیمانی خورد، مُربح و مُنجم نبوذ، و یارِ گشته زنده نشذ،
Line: 14 و جفتِ رفته باز نیامد. شاه پرسید کی چگونه بوذ آن داستان؟ باز گوی!
Line: 15

۸ - داستان کبگ نر و حال او با مانده Line: 16

دستور گفت: آورده اند کی دو کبگ از میان ابنای جنس Add.: 2/2 Line: 17
ببتِ توفات و ناهمواری صُحبت، و تغیر و ناسازکاری اُلفت مصارمت Page: 120 Line: 1
کردند از وطن بوطنی دیگر، و از آن موضع بموصعی دیگر رفتند، و یاران Line: 2
و دوستان نو گزینند؛ و مقام در کوهی ساختند، کی حصیص او بنزهدت Line: 3
و رفعت، بر گلزار اختران، و سبزه زار آسمان راجح آمدی، و آشانه‌ی Line: 4
گرفتند، بر شقی راصخ، و شعبی راسی، کی هوای او معتدل و خوش، Line: 5
و مرغزار او نزه و دلکش بود. انواع اشجار بر اطراف و اکناف او رُسته، Line: 6
و اجناس وُحوش و طیور در حصیص و یافع او قرار گرفته، آبهای صافی از Line: 7
چشمهای او روان، و نیم صبا و شمال در صحرای او بزبان، فصای هوای او Line: 8
از عفونت خالی، و مهابط و مصاعد آن از خوف صیادان بی رحم منزّه، Line: 9
در فصل ربیع کُلالهء لاله از ولال جبال و یافع تلال او چون قندیل Line: 10
عقیقین، از صوامع رهایی تابان: Line: 11

بیت (هزج) Line: 12

دُر افشان لاله در وی چون چراغیولیک از دود او بر جانش داغی Line: 13

بیت (هزج) Line: 14

شقایق بر یکی پا ایستادهچو بر شاخ زمرّد جام باذه Line: 15

شعر (طویل) Line: 16

شقائِقُ یحمن الندای فکأئهادموغ التصابی فی خود الخرائد Line: 17

آبهای منابع و مشارع چون آب چشم عاشقان، گفتمی صرح ممرّد است، Line: 1

Add.: 27/44 : با جوشن مزرّد، کأئة صرح ممرّد من قواریر Line: 2

شعر (کامل) Line: 3

و عُیوئه کعیون أصحاب الهویبصفاء دمع من وفاء قلوب Line: 4

واین دو کبگ با یکدیگر عیشی مهیا و وصالی مهیا داشتند؛ چشم شوخ آیام Line: 5
از ایشان غافل، و طبع بی وفای روزگار از ایشان خبر، در فصای کوهسار Line: 6
پرواز می کردند، و در عرصهء مرداد اهتزاز می نمودند، حسن و جمال ماده هر روز Line: 7
بی اندازه تر، و عشق و مهر نر هر زمان تازه تاز: Line: 8

بیت (هزج) Line: 9

دلی را با دلی چون در هم افتاده‌می آوازه‌ی در عالم افتاد Line: 10
خوشا و قتا کی باشد آن دو دل را و لیکن این چنین دل خود کم افتاد Line: 11

در ریاض و غیاض آن کوه چرا می کردند، واز انهار و حیاض او Line: 12
شرابه‌ای صافی تجرّع می نمودند، روز مصعب و مکن بر گل مرغزار، و شب Line: 13
مبیت و مقیل بر سنبل کوهار؛ و حوش آن موضع حریف و الیف ایشان شده، Line: 14
و طیور آن هوا و فصا جلیس و انیس ایشان گشته، اسبابی مهیا و عیشی مهیا: Line: 15

Page: 122

بیت (مصرع) Line: 1

در جام وصل باذه اسباب خرمیاوقات عیش و لذت آیام بی غمی Line: 2
هم از نیم دولت و اقبال خوش دلیهم با وصال دلیر خوش روی هم دمی Line: 3
انواع نزهت و طرب و عیش بر فزوناسب فترت و غم آیام در کمی Line: 4

اتفاق را سالی امساک بارانها پذیرد آمد، و برق و نم از هوای خشک Line: 5
باز ایستاد، یانبیع را یبوست ظاهر شد، و مرابیع را خشک غالب آمد: Line: 6

بیت (هزج) Line: 7

تا رفت چنانک فتنه را خواب از چشمان بحر هزار چشمه را آب از چشم Line: 8

بر علم قحط و جذب استیلا آورد، و بر جهان نحوس و بوس مستولی شد، Line: 9
جوب و لبوب نصج و نما نیافت، و انواع ارتفاعات در مرتع و مزارع مخس Line: 10
و نوصان پذیرفت. کبگ نر با ماده گفت: شرط عاقل و فرزانه آن بود کی Line: 11
ما یحتاج اوقاب زمستان، در آیام تابستان مهیا کند، و در همگام رفاهت Line: 12
و راحت ساعات حال، از شدت اوقات مستقبل اندیشه دارد، و تدبیر Line: 13
ادخار کند: Line: 14

شعر (کامل) Line: 15

و أنظر لِنَفْكَ و السَّلامَةُ تُهْزِئُ و زَمَانُهَا صَافِي الْجَنَاحِ يَطِيرُ Line: 16

بیت (خفیف) Line: 1

Line: 2 کارهارا بوقت باید جستکار بی وقت سُسْت باشد سُسْت

Line: 3 واین کلمه را معتبر شناسند کی خُنْدُ مِنْ یَوْمِكَ لَغْدِكَ! تا چون مزاج
 Line: 4 روزگار و احوال او تغیر و تبدل پذیرد، و شبِ اَبْتَنِ مَوْلُودِ حَالِ
 Line: 5 بر خلافِ مراد از ارحامِ ادوار در حجرِ قابلهءِ سرانجام نهد، دل
 Line: 6 و خاطر در مخالفِ حیرت، و مهابط و مصایقِ حسرت و صجرت،
 Line: 7 متحیر و مدهوش نماند. تدبیر آن بود کی سفری کنم و بصاعتی با خود همراه
 Line: 8 گردانم، و می گویند در فلان بلاد نرخ طعام کسادی دارد، بروم و ذوخیره
 Line: 9 زمستان با خود بیارم، پیش از آنک تخمها در حجابِ خاکِ متواری، و در
 Line: 10 نوابِ انبار مستور گردد. پس بذین عزیمت روی بدان سمت آورد، و چون
 Line: 11 مطلب و مقصد دُور دست بود، مدی مهلت در میان آمد، تا آن زمان کی
 Line: 12 زمستان بر جهان تاختان آورد، و لشکر سرما بر خیل اشجار و اثمار شبیخون
 Line: 13 کرد، قلابِ کوهسار، و اطرافِ مرغزار، از برگ و بار، عاری و عاطل شد،
 Line: 14 و جز عمامه بر فرق صنوبر، و قبا در قدّ سرو نماند، حُلّۀ خصر از اکنافِ
 Line: 15 اشجار فرو ریخت، و خرده کافور بمنخلِ سحاب بر امواتِ عالم فرو بیخت:

بیت (هزج) Line: 1

Line: 2 مانند ماذران مرده فرزنددر دیدهء عالم ابر کافور افگند

Line: 3 نغمت و الحان بلبل شکسته شد، و اوتار و موسیقار صلُصلُ گسسته
 Line: 4 گشت، کبگِ نر از سفر باز رسید، ماده را از هیئت و صورتِ خود متغیر
 Line: 5 دید: شکم بر آمده، و چشمها فرو شده، آثار حمل، و امارتِ حبل بر
 Line: 6 صورت و سیمای او پذیرد گشته. در وی بذین سبب بذ همان شد، و گفت:
 Line: 7 من بغفت و عصمتِ تو اعتمادی تمام داشتم، و بحسن عهد و موافقتِ تو اعتصادی
 Line: 8 بر کمال، و مواجب مصاجبت، و لوازم موافقت آن بودی کی در غیبتِ من پای
 Line: 9 در ذیل عفاف و صلاح آوردی، و رعایتِ جانبِ موافقت و مواسلتِ قدیم،
 Line: 10 کی در میان ما مؤ کدّست، مرعی و مشکور داشتی. تو خود در ایام غیبتِ من
 Line: 11 همه سورتِ هزل و لهو خواندهی، و آیاتِ فسق و فجور تکرار کرده،
 Line: 12 و قدم در عرصهء مراد و شهوت و نهمت زدهی، و خلیع العذار وار افسار از
 Line: 13 نفسِ اماره بر گرفته، و استقبالِ مقدم مرا چنین ذخیرهء نا محمود، و شربی
 Line: 14 نا گوار مهیا کرده، و با خود گفته:

شعر (منقارب) Line: 1

و ألقى حبلی علی غاریبو أسلكَ مسلكَ مَنْ قد مرَّجُ
فانْ لامنی القومُ قلتُ أعذروا فلیس علی أعرج من حرج

برازقی کی بچہء غراب را بر وکر اشجار، وظیفہء لیل و نہار، رعایتِ
جوڈ او می دہذ، و بخالقی کی فرخ عقاب را بر قلال جبال راتبہء روز
و شب حمایتِ کرم او می رساند، کی این ساعت تعریکِ این جنایت،
و تأدیبِ این بی خویشتنی، در بابِ تو تقدیم کنم، چنانک ہمہ نا حفاظان را
فہرستِ عبرت، و عنوانِ عظمت، و زاجر و ناہی باشد از اقدام نمودن بر
امثالِ این اجترام. ماذہ گفت: بصانعی کی مشغلہء خعوس در اسحار تبیح
جلال، و تقدیس کمال اوست، و ببدعی کی جلوہء طاؤس در مرغزار تعظیم
نوالاوست، کی در زمان غیبتِ تو مرا بھیچ نا محرمی الفت و صحبت و مجلس
و مخالطت نبوذہ است، و بر خلافِ رصایِ تو قدمی نہاذہ ام. کبگِ نر گفت:
در روشنی آفتابِ منور چراغِ حاجت نیاید، و ایسَ الخیر کالعیان:

بیت (مجنث) Line: 14
گمان معاینہ باشذخبر چہ سوذ کنذ Line: 15

بار تکابِ جنایتِ کفایت نمی کنی، و ترکِ دیانت و امانت روا می داری،
و بسوگندِ خلاف، پردہ بر چہرہء انصاف می پوشی! واز سر غصب و انقت
و استتکاف و حمیتِ ماذہ را زدن گرفت. ہر چند ماذہ می گفت:

مصراع (ہزج) Line: 3
مشتاب بکشتتم کی در دستِ توأم Line: 4

مزن کی پیشمان شوی ازین تعجیل نمودن، ولیکن وقتی کی مُربز و نافع نباشذ!

شعر (وافر) Line: 6
ستذ گرنی اذا جرّبت غیریو تندمُ سین لا تُغنی اللدّامہ Line: 7

بیت (منقارب) Line: 8
شتابندگی کار آہرمنستپشیمانی جان ورنج تنست Line: 9
پرستندہء از و جویای کینبگیتی ز کس نشنوذ آفرین Line: 10

او ہمچنان می زد تا ماذہ از عالمِ حیات، بعالمِ ممات نقل کرد و با ہمہ Line: 11

رفتگان برابر شد. چون عیال موافق، و رفیق مرافق گشته گشت، Line: 12
و فورت خشم تسکینی پذیرفت، کبگ نر تأملی کرد، و با خود گفت: دریغا Line: 13
رفیق شفیق، و ندیم قدیم، و یار مساعد، و حریف مُعاصد، با چندان Line: 14
حقوق مرعی، و اخلاق مرصی، و رأی و حصافت، و خود و کیفیات، بی نُهمتی Line: 15
ظاهر، بموجب شبهتی گشته شد! و ندانم کی در تقدیم این رای Line: 16
Page: 127 Line: 1 و امصای این عزیمت، مصیبم یا مُصاب، صاییم یا مُخاطی و ساعی! جماعتی از
طیور کی در اکناف و اطراف آن موضع بودند، بتهنیتِ قدوم او بزیارت Line: 2
حاصر آمدند، و چون چنان دیدند از موجبِ حادثه بحث کعذند، کبگ نر Line: 3
از صورتِ حالِ اعلام داد، و شرح آنچه روی نموده نوذ باز گفت. هر کس Line: 4
از مرغان زبان ملامت و تعبیر در وی دراز کردند، و گفتند: بی مشاورت Line: 5
مؤتمنی بر چنین اقتحامی شگرف اقدام نموده‌ی، و بی رویتی ثاقب ارتکابی Line: 6
بذین عظیمی روا داشته‌ی! بدانک درین نواحی عیلان مارا بمثال این عارصه Line: 7
بسیار حادث شود، و چنان گمان افتاد کی زن حامله شده است، و چون Line: 8
سه ماه بران بگذرد، ما فلان بیخ بیاریم و بدهیم، تا بعد از نصج Line: 9
مادّت، اجابتِ طبیعت حاصل آید، و بیماری زایل گردد. خطا کردی، Line: 10
و در امصای این رای مُخطی بودی، و اگر با ما درین باب مفاوصتی رفتی، Line: 11
پیش از نفاذِ تدبیر، بذین تشویر و تقصیر ما خود نگشتی، و در ملامت Line: 12
عاجل، و عقوبتِ آجل نیافتادی. چون شبهت از روی کار برداشته Line: 13
شد، و بیقین بدانست کی خطا کرده است، و جفتِ شایسته را بی موجبی Line: 14
و جرمی بدستِ تلف داده، در وی می نگریمت، و بنوحه وزاری می Line: 15
گریست، و می گفت: Line: 16

Page: 128

شعر (طویل) Line: 1

عجبتُ لصبری بعده و هو میئو کنتُ امرءاً ابکی دمّاً و هو غائبُ Line: 2

علی أنّها الاتیامُ قد صیرنَ کُلّها عجائبَ حتّی لیس فیها عجائبُ Line: 3

بیت (هزج) Line: 4

داردا و دریغا کی ازان خاست و نشست خاکست مرا بر سر و باذست بدست Line: 5

Section / Image: 2

Page: 128

این افسانه از بهر آن گفتم تا پادشاه بتعجیل کاری نفرماید، Line: 6
و در سیاست شرایطِ احتیاط، و مراسم اجتهاد بجای آرد، و در حوادثِ Line: 7
روزگار تأنی و تدبیر، و تأمل و تفکر. شعار و دِثار احوال خود کند، Line: 8
و بقبول زنان التفات نفرماید، کی زنان مؤلفِ مکر و خداع. و مصنّفِ غدر Line: 9
و کِذاب باشند، و طبیعتِ ایشان و کُر مکر، و جبلتِ ایشان معدن زرق Line: 10
و حتل بود، هر که ببخت و اذیتِ صحب ایشان مُبتلا گردد، نباتِ عُمر او را Line: 11
نشو و نما، و رونق و طراوت نماند، و معیشتِ او لدّت و حلاوت ننماید: Line: 12

شعر (رمل) Line: 13

رُبَّ ذَنْبٍ اخذوه و تمادوا في عقابهم قالوا زوجوه و ذروه في عذابه Line: 14

خاطر ایشان کیمیای حیلست، و صمایر ایشان عناصر خدیعت. Line: 15
و اگر پادشاه دستوری فرماید، داستای از دستان زنان بگویم، تا حقیقت Line: 1
این حال مبرهن شد، و اسرار این دعوی مبین گردد. شاه گفت: چگونه Line: 2
است آن داستان در مکر زنان؟ باز گوی! Line: 3

Section / Image: D.9

Page: 129

۹ - داستان زن صاحب جمال با مرد بقال Line: 4

دستور گفت: چنین شذیذه ام از ثقات روات، کی در مواصی ایام Line: 5
دهقانی بوده است صاین و متدین و متورع و متقی. زنی داشت بر عادت Line: 6
ابنای روزگار، در متابعت شهوت و نهمت گام فراختر نهادی، و استتباع Line: 7
لهو و لعب از لوازم روزگار خود شمردی. روزی آن دهقان او را Line: 8
قراصه‌ی داد، تا پرنج خود. زن ببازار شد، و نزدیک بقالی Line: 9
رفت، زن ببقال داد، بغمزه و کرشمه گفت: بزمین زر پرنج ده! Line: 10
بقال بحرکات و سکانات او بجای آورد کی از کدام پالیزست، و بشکل Line: 11
و شمایل او بدانست کی چه مزاج دارد، و طینت او بر میوه کار Line: 12
مجبول و مطبوع للهست. پرنج بر کشید، و در گوشه‌ء چادر او کرد، و گفت: Line: 13

Page: 130

ای خاتون! مرا بسته بند لطافت، و خسته‌ء تعبیر ملاحظت خود کردی! در ای Line: 1
تا شکر دهم ترا، چی پرنج بی شکر طعام نا تمام بود، و غذای نا معتدل Line: 2
باشد. زن گفت: بهای شکر ندارم. بقال گفت: Line: 3

بیت (هزج) Line: 4

از چون تو شکر لیبی بها نتوان خواست Line: 5

و هر لب شکر بار ترا بمزد بشکرانه هزار جان فدا کند، لحظه‌ی Line: 6
خفیف، و لحه‌ی لطیب بدکان در آی، تا عیش من بمحاورت شیرین Line: 7
تو شیرین شود، و جان من از لب تو ذخیره‌ء عمر جاودان بر گیرد! Line: 8

بیت (منواری) Line: 9

حدیثی بگو تا شکر بر چنمبمن بر گذر تا شوم عنبری Line: 10

زن گفت: با چندین شکر کی تو داری، لب من چه خواهی کرد؟ Line: 11

بقال گفت: Line: 12

بیت (مجنت) Line: 13

مرالبان تو باید شکر چه سوذ کنذمرا وصال تو باید خبر چه سذ کنذ Line: 14

زن قدم دراز کرد، و بقال قدری شکر بذو داد. زن برنج و شکر Line: 15

بر گوشهء چادر بست، و با بقال بخلوت بنشست، و راست گفته اند کی Line: 16

الدرهم مزیل الهم، و الدینار مقتال الاوطار. بقال را شاگردی بود Line: 17

بغایت نا جوانمرد و بی باک. چون دید کی زن و بقال هر دو بعشرت مشغول Page: 131 Line: 1

شدند، و زن از چادر غافل ماند، گوشهء چادر بگشاد، و پرنج و شکر Line: 2

بر گرفت، و پارهء خاک در چادر بست. چون کار بانجام رسید و شغل Line: 3

خلوت باتمام انجامید، زن بتعجیل از دکان بیرون آمد، و راه خانه بر گرفت، Line: 4

و جاذر همچنان بسته پیش دهقان نهاد. دهقان گوشهء جاذر بگشاد و نگاه Line: 5

کرد، قدری خاک دید در وی بسته. گفت: ای زن خاک می بینم. زن چون Line: 6

آن خاک بدید، متحّر و متفکر شد. بر بدیبه در خانه رفت، و غربال Line: 7

بیرون آورد، و خاکها در وی می نهاد، آغاز خاک بیختن کرد. مرد گفت: Line: 8

این چه حالست زن جواب داد: ای مرد! صد قها بر من و تو واجبست، کی Line: 9

بلای عظیم، و نازلهء شکر ف، این ساعت ببرکت تو از من مدفوع شده است. Line: 10

در اثنای آنک بیزار می رفتم تا کرنج خرم اشتری جسته، و مهار گسته Line: 11

بر من گذشت، و لکدی محکم بر پشت من زد، و من از پای در افتادم، Line: 12

و آن قراصه از دست بیفگندم، درین خاک افتادم؛ هر چند بجستم، باز Page: 132 Line: 1

نیافتم، کی مقررّ خلایق، و ممرّ علایق بود؛ خاک آن موصع جمع کردم، Line: 2

و با خود آوردم، تا بغربال کنم، باشد کی زر باز یابم، واز بهر تو پرنج خرم. Line: 3

مرد چون این کلمات بشنید، آب در دیده بگردانید، و گفت: لعنت بدان قدر Line: 4

زر باذ! و راصهءی دیگر برگیر، و پرنج خر و آن خاک بیرون انداز! Line: 5

شعر (طویل) Line: 6

إذا صحّ منك الوُدُّ فالمالُ هیئو كلُّ الدی فوقَ الترابِ ثرابُ Line: 7

بیت (مجنت) Line: 8

چو وصل و مهر تو نبوذ چه قدر دارد عمر Line: 9

چو دوستی تو آمد چه قدر دارد مال Line: 10

Section / Image: 3

Page: 132

این حکایت از بهر آن گفتم، تا رأی عالی شاه بر مکر و غدر زنان Line: 11

واقف شود، و بر خاطر عاظر او کی مرجع داد و دین است، مقتر گردد Line: 12
کی حیلّت و مکر زنان را گایت و نهایت نیست. شاه چون این داستان بشنید، Line: 13
مثل داد تا شاهزاده را بحبس برند، و سیاست را در تأخیر و توقف نهند Line: 14

Chapter: 7
Section / Image: 1
Page: 133

Line: 1 آمدن کنیزك روز سوء بحصرت شاه

روز سوء چون رایت لشکر روز از اعق مشرق طلوع کرد، Line: 2
و اعلام قیری لشکر شب در فیروان مغرب پنهان شد، کنیزك بحصرت شاه Line: 3
مراجعت نمود؛ و با چهرهء معصفری، و پشت از بار حوادث چنبری، رخاره Line: 4
پر اشك حسرت، و باطن پر از قَلَق و صجرت، بنزدیک شاه آمد، و منافق وار Line: 5
بزبان اصطرار تصرّح وزاری پیش آورد: Line: 6

بیت (هزج) Line: 7

Line: 8 رخاره چو ابر نوبهاری پر نامیخته آفتاب و باران بر هم

پس گفت: عدل شاه امروز عالم را بحری محیط است، کی عالمیان از Line: 9
مشرّب عذب نوال او اعتراف میکنند: Line: 10

مصراع (مصارع) Line: 11

Line: 12 هست اغتراف خلق زجر سخای او

دیراست گفته اند کی البحر مغترف، و مکارم اخلاق او گلزاری است Line: 13
کی عامیان از وی نسیم شمیم، و شمال الطاف می یامند، و ریاحین انصاف از باغ Line: 14
عدل او شگفته شده است، خار چور از ساحت ملك و هوات بآتش Line: 15
قهر بسوختست، و تا فَنای همایون او مرجع مظلومان شده است، بنای صلّم Line: 16
بصرصر عدل انهدام و انقصاص پذیرفته است، و عجب تر آنك همه جهان در سایهء Page: 134 Line: 1
معدلت او قرار گرفته اند، و من بنده در حرارت آفتاب تموز ظلم مانده ام: Line: 2

شعر (بیط) Line: 3

Line: 4 یا أعدل الناس إلّا فی مُعاملتیک الخِصامُ وانت الخِصمُ والحکمُ

Line: 5 حصرت شاه را بذین اسم موسوم نتوان کردن، اما دستوران بی عاقبت،

ابر وار پیش آفتابِ عادل او حجاب گشته اند؛ و ظلمی شنیع، و جوری Line: 6
عظیم، کی از فرزندِ شاه برین بنده رفت، موجبِ بدنامی اسلاف و اعقابِ Line: 7
او خواهد بود. اما پادشاهِ عادل تجریص و تحریکِ ساعی نتمام، و شیریر Line: 8
کذابِ فتان، انصافِ بنده نمی فرماید، و گمان برم کی مثل شاه با وزیران Line: 9
او هم چنانست کی شاهِ کرمان را بوذ با وزیر. شاه پرسید: چگونه Line: 10
بوذ؟ گوی! Line: 11

Section / Image: D.10

Page: 134

Line: 12 - داستان شاهزاده با وزیر و غولان

کنیزک گفت: چنین آورده اند کی در عهده ماصی، و ایامِ غابر، Line: 13
پادشاهی بوذ است، عالم و عادل، مُقبل و مُفصل؛ او را فرزندِ بوذ برزانتِ Line: 14
عقل مذکور، و بشجاعتِ ذات موصوف؛ جمال او سر جملهء حسن و خوبی Page: 135 Line: 1
و مقال او فهرستِ شادی و بی غمی. روزی کی جهان جامهء جمال نو کرده Line: 2
بوذ، و خُلهء کمال پوشیده، از پذیر دستوری خواست، و گفت: دلم را Line: 3
تماشای صحرا نظری است، و جانم را بمطالۀ رُبی و ریاض التفاتی، کی Line: 4
روزگار بهار، و هنگامِ دشت و مرغزار است: Line: 5

Line: 6 شعر (کامل)

Line: 7 فَتَيْسَمَ النَّيْرُوزُ يُوقِظُ بِالْأَنْدِيورِذِ الرِّيَاضِ مِنَ النُّعَاسِ الْفَاطِرِ
Line: 8 وَ كَأَنَّمَا يَنْهَلُ عَنْ قَطْرِ الْحِيفِ فِيهَا صِغَارُ الْوَلْوِ لِتَنْتَانِرِ

هنگام صید کردن، و ایامِ شراب خوردن است، کی دستِ نسّاج Line: 9
طیعت، در طرازخانهء روزگار، از برای عروسِ نوبهار، دیبای Line: 10
هفت رنگ می بافز، و خیاطِ دهر بمقراضِ درخش و حیاطِ مطرِ خُلهء ملون، Line: 11
وردای منوش می طرازذ: Line: 12

Line: 13 شعر (کامل)

Line: 14 فَكَأَنَّمَا قَدْ دُبَّجَتْ أَكْنَافُهُ بِسَبَائِبِ مِنْ كُلِّ وَ شَيْ فَآخِرِ

Line: 15 بیت (هزج)

Line: 16 آراست بهار کوی و دروازه خویشافگند بباغ و راغ آوازه خویش

Line: 17 کوهسار از لاله پیاله ساختست، و از چاجه در وی نیبذ ریخته؛ نسّم صبا

بیت (مجثت) Line: 3

Line: 4 بباغ رفتم تا خود چه حال پیش آیدکی بذ راحت پای است وابر شادی بار

Line: 5 بیزه گفتم جاوید زنده باذی! گفتمه ماه پیش نمانم بیازموزم یار

Line: 6 بلاله گفتم چون دل فگار گشتی؟ گفندلم بسان دل تو زخانه رفت فگار

Line: 7 بچشم نرگس گفتم چرا این پر آبی؟ گفندر آفتاب سمن بنگریستم بسیار

Line: 8 سؤال کردم گل را کی بر که میخندی؟ جواب داد کی بر عاشقان بی دینا

Line: 9 زبان سوسن گفتم سخن نگوید؟ گفتنای خسرو بسیار بخش کم پندار

Line: 10 هر کشتی بهشتی، و هر جویباری قندهاری؛ وقت آنست کی بر سماع بلبل

Line: 11 بلبله نوشیم، و هنگام آنک بر روی گل مل آسامیم، و نوای خسروانی

Line: 12 از نغمت او تار و آغانی سماع کنیم، و شراب ارغوانی از جام کامرانی

Line: 13 نوش کنیم:

شعر (طویل) Line: 14

Line: 15 ألم تر أنفاس النیم صعائفا مراصاً وأجفان السحاب دوارفا

Line: 16 یحکن لاعطاف الرّبی وُجوبها غلائل وشی مُبهج و مطارفا

Line: 17 تظنُّ سواقیها سبانک فصیلة تسیلُ وأسیافاً تُسلُّ مرّاهفا

Line: 18 و تحسبُ لحن العندلیب مزاهر اترنُّ و تغرید الهزار معازفا

Line: 19 اذا رعت العفر الشقائق خلّتها باریق بالراح الشمول رواعفا

بیت (مجثت) Line: 1

Line: 2 توانگری و جوانی و عشق و بوی بهار شراب و سبزه آب روان و روی نگار

Line: 3 دو چیز را بدو هنگام لدتی دگرستماع را بصبوح و صبوح را ببهار

Line: 4 خوش است خاصه کسی را کی بشنود بصبوح زچنگ زخمه زیر وزعود ناله زار

Line: 5 شراب خواه و دگر باره عشرت از سرگیری کی باغ تازگی از سر گرفت دیگر بار

Line: 6 گرفت لاله بصد مهر سبزه را در برگرفت سبزه بصد ناز لاله را بکنار

Line: 7 شاه پسر را دستوری داد، و دستور خویش را در صحبت و خدمت او

Line: 8 بفرستاد، تا مراقبت او نماید، و محافظت جانب عزیز او را بواجبی رعایت

Line: 9 کند، زبان ایام بتعجب میگفت:

بیت (هزج) Line: 10

با تو چکنذ ریف تاریکتبس نیست رقیب تو صیای تو؟ Line: 11

مذتی شکار کردند، و شراب خوردند. روزی در اثنای گر و قر، و گیر Line: 12

و دار، از میان مرغزار، گوره خری بغایت نیکو، بشکل و هیأت، و صورت Line: 13

و صفت، از پیش شاهزاده بخاست. شاه زاده مرکب پر انگیخت، و گوره خر Line: 14

از پیشه او بگریخت، روی در بیابان نهاد، و شاه زاده عنان بمرکب Line: 15

داد، و بتعجیل می راند، هر چند بر اثر گوره خر بشتافت، گرد او را Page: 138 Line: 1

دو اسپه در نیافت. در اثنای آن حال بمیان بیابان می راند، بنگرست Line: 2

کنیزکی را دید با جمال، زیبا دلال، عنبر موی، خورشید دیدار، Line: 3

کبگ رفتار، کش خرام، سیم اندام، باخوذ گفت: Line: 4

بیت (رمل) Line: 5

اینک می بینم به بیداریست یا رب یا خواب Line: 6

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندان عذاب Line: 7

مگر زهره از آسمان بزمین آمده است، یا ماه از افلاک، قصد خاک Line: 8

کردست: Line: 9

شعر (بسیط) Line: 10

یا مُقْبِلًا كَالْقَمَرِ انت بجمالِ البشرِ ما الحُسنِ إلا بَصْرٌ وانت نورُ البَصْرِ Line: 11

اسپ نزدیک او راند، و بوجه تعجب گفت: Line: 12

بیت (مصارع) Line: 13

حورا مگر ز روصه رضوان گریختیورا مگر ز خیمه خاقان گریختی Line: 14

یا زنده گشته باز سلیمان پادشاهتو چون پری زپیش سلیمان گریختی Line: 15

Page: 139

ماه در آسمان بود، و حور در جنان، تو در بیابان چه میکنی؟ کنیزک Line: 1

گفت: روزی از بالای کوشک نظر می کردم، حسن روی، و شکل موی Line: 2

تو دیدم، کی آفتاب از نور رخسارت خجل شد، و ماه را از غیرت جمالت Line: 3

پای در گل بماند؛ بوی مویت بناف آهو رسید، خون شد؛ و خون دل من Line: 4

از راه دیده بیرون آمد، عکس رویت بر وی افتاد، لعل گشت؛ عشق Line: 5

جمال تو سابق و جاذب من شد، و چون جوهر مغناطیس دل مرا بخود

کشید، چون گاه سوی کهربا، و چون بلبل سوی گل، روان شدم،

و قدم در راه نهادم، و روی بکعبهء و صل آوردم: Line: 8

بیت (هزج) Line: 9

تا دل بسر زلف تو چون گوی نهادم چون گوی قدم در تگ و در پوی نهادم Line: 10

اگر بوئاق بنده نشاط فرمائی، دیده نعل مرکب ترا مفرش کنم، و جان

در شش در عشق تو چون مهره در بازم؛ پیش از آنک روزگار بعهده را

خبر شود، درین هزیمت این فرصت غنیمت شمردم: Line: 13

بیت (مصارع) Line: 14

باشد نسیم وصل تو بر ما گذر کند چشمت دمی بسوی دل ما نظر کند Line: 15

شاه زاده چون این کلمات بشنید، و جمال کنیزك مشاهده کرد، شهوت

داعی، و نهمت باعث، عنان سمنندش بگرفت، و عشق دلبر بدامن دل

مستمندش در آویخت، با خود گفت: این صید را قیدی باید کرد، کی

هنگام فرصت چون شب و صل ناپی دار است، و چون جمال خیال

برگذارست: والقرص تمر مر السحاب؛ چون عشق را مر جا زدی،

حوادث را طال بوا باید زد: Line: 5

بیت (هزج) Line: 6

ای دل منشین کی کار افتاد عشقی نه باختیار افتاد Line: 7

شاه زاده با خود گفت: قصد گور کردم، حور یافتم، تا استاذ عشق،

در مکتب ایام چه سورت تلقین کند، و ساقی روزگار چه تلخ و شیرین

بر کف نهد، متخیر تا از جام روزگار چه صافی و دُرد می باید نوشید،

و متفکر از غم دلدار چه اطلس و بُرد می باید پوشید، در هنگامهء عشق

چه تعویذ نوشت، و در مر غزار بشوق چه شنید می باید کشت،

خمیر این سخن فطیر است نا خاسته، و زلف این عروس مشوش است

نا پیراسته، با چشمی منتظر، ودلی متفکر، عنسان باسپ داد، و روی در

راه نهاد، دلدار سابق قافله، و دل عاشق سابق راحله، بی خبر ازین خبر

کی رب شهوة اورثت حزن طویلاً در میان راه بویرانهءی رسید. Line: 16

کنیزك گفت: لحظهءی توقف کن، تا ساکنان این منزل را، از قدم

این محمل، خبری دهم، و مرغان این آشیانه را از حصول این دانه آگاه Page: 141 Line: 1

گردانم، تا مقدم عزیز شاه زاده را تکلفی آرند، و حضور مبارك Line: 2

او را تلطیفی واجب دارند: Line: 3

شعر (طویل) Line: 4

وإِنَّا نَعِينُ الصَّيْفَ عِنْدَ خُلُوبِهِو عَارُ عَلَيْنَا عَوْنُهُ حِينَ يَرْحَلُ Line: 5

بیت (مجتث) Line: 6

بیا کی عاشق آن روی و موی جعد تو ایمننا سرای و دعا گوی فال سعد تو ایم Line: 7

چون شاه زاده عنان مرکب باز کشید، کنیزك بویرانه در آمد، Line: 8

و غولانی را کی مسکن و مأوی دران موضع داشتند، آهسته گفت کی آمدم Line: 9

و شاه زاده‌ی آوردم؛ دانم کی لحم و شحم او بغایت نازك و نظیف، Line: 10

واجزا و اعصای او عظیم لذیذ و لطیف باشد. غولانی کی دران جای بوذند، Line: 11

بر وی آفرین کردند، و گفتند: مرحبًا بكِ و بما فعلت! بتعجیل بیرون Line: 12

رَو، و او را استمالت ده، تا نگریزد، و سلاحهاش بستان، تا با ما بر نیاویزد! Line: 13

شاه زاده بقوت حس سمع، مناجات ایشانرا ادراك کرد، از بیم بر خود Line: 14

بلرزید، و دو وقت عنان بگردانید. کنیزك از ویرانه بیرون آمد، Line: 15

شاه زاده را دید کی اسپ می تاخت. بر اثر او بشتافت، و در پس Line: 16

اسپ او جست و در فتراك او نشست، و سخن در پیوست، کی کحا Line: 17

می روی؟ و از صحبت من چرا احتراز می نمائی؟ شاه زاده گفت: رفیقی Page: 142 Line: 1

ستیزه گار دارم، و بهیچ نوع از صحبت او حلاص نمی یابم، از بیم او با تو Line: 2

توقفی نمی توانم کرد، و از جمال وصال تو نصیبی طلب کردن. مصلحت Line: 3

آن بود کی نزدیک او روم، و تحرّی رصای او طلب کنم. کنیزك Line: 4

گفت: رفیق بذ را بواسطه مال در جوال توان کرد، و خشونت طبع Line: 5

وسوء خلق او را کی زهر عیش شیرین بود نسیم تریاق توان ساخت. Line: 6

شاه زاده گفت: بمال و منال در بند امثال نمی آید، کی او از مال Line: 7

مستغنی است. کنیزك گفت: شفیعان محترم انگیز، تا بطریق Line: 8

تلطف تشفع در میان آرند، باشد کی خلاص و استخلاص روی Line: 9

نماید. شاه زاده گفت: شفاعت در موقع قبول نمی افتد. کنیزك Line: 10

گفت: بقوت بازو، و شوکت لشکر، و حشمت سلطنت از خود دفع کن. Line: 11

شاه زاده گفت: بقوت بشریت، و حیلت انسانیت مقاومت متصور Line: 12

نیست. کنیزك گفت: چون صورت واقعه چنین است، دست در Line: 13

حلقهء باب تصرع وزاری زن، و از حصرت ربوبیت مدد خواه، تا Line: 14

نصرت الهی، و عون پادشاهی، بر عایت لطف و عنایت کرم، ترّ او مکفی Line: 15

و منقطع گرداند. شاه زاده آب در دیده بگردانید، و در سرّ با علم الاسرار Line: 16

گفت: یا مَنْ يُجِيبُ الصَّطْرَ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ، ای قادری کی Line: 17

بوسطت لعاب عنكبوت مبارزان عرب را دست طلب بر بستی، وای Page: 143 Line: 1

قاهری کی بزخم نیش پشه دود از فوذهمان نمرود باسماں رسانیدی! اگر Line: 2

بدرقه عنایت و هدایت تو اعانت نکند، غوایت و صلاحت دمار از من بر آرد: Line: 3

بیت (مجتث) Line: 4

Line: 5 بزمم و عرفات و حطیم ور کن و مقامبعمره و حجر و مروه و صفا و منی
Line: 6 بسوره سوره توریت و سطر سطر زبور بآیت آیت انجیل و حرف حرف نبی
Line: 7 بقرب موسی عمران بسجدهء داود باختصاص محمد بپا کی عیسی
Line: 8 بآب دیدهء یعقوب در غم یوسف پیبری زکریا و طاعت یحیی

Line: 9 کی مرا از شرّ این شیطان مرید، کی در پس پشت من نشسته است،
Line: 10 و دستِ حَوْل و قوتِ من بسته، خلاصی و مناصی دهی! چون این مناجات
Line: 11 از مطلع بمقطع انجامید، کنیزک بر خود بلرزید، و نمگونسار از اسپ
Line: 12 در افتاد. شاه زاده عنان بمرکب داد، و روی با باذانی نهاد؛ صبا صفت منزل
Line: 13 می بُرید، و شمال شکل مراحل قطع می کرد:

بیت (هزج) Line: 14

Line: 15 همی رفت او شتابان در بیابانهمی کرد او یکی منزل دو منزل
Page: 144 Line: 1 بیابانی چنان سرد و چنان سختکزو خارج نباشد هیچ داخل
Line: 2 زبادش خون همی بفسرد در تنکی بادش داشت طبع زهر قاتل
Line: 3 زیخ گشته شمرها همچو سیمینطبقها بر سر زرین مراجل
Line: 4 بکردار سریشمهای ماهی همی بر حاست از شخار او گل

Line: 5 برین صفت همی رفت، و خذایرا حمد و ثنا می گفت، تا بعد از شداید
Line: 6 بسیار، و مکاید بی شمار، بمدّت ده روز بمملکت پذیر رسید:

بیت (هزج) Line: 7

Line: 8 از دور زمانه در تحیروز آفت دهر در تفکر

Line: 9 چون شاهزاده از نظر دستور مستور و محبوب گشت، و در آن بیابان
Line: 10 بی پایان ناپدیدار شد، دستور گمان برد کی شاه زاده در بیابان هلاک شد،
Line: 11 و روی بتافت، و بحصرت آمد، و چنان تقریر کرد کی فرزندشاه با شیری مقابله
Line: 12 کرد، شیر برو ظفر یافت، و ویرا بشکست و بخورد. شاه از رنج فرزند
Line: 13 و هلاک او جزعها کرد، و در مدّت غیبت و فرقت او روز گار در حسرت
Line: 14 و صجرت می گذاشت، و از سر تحسر و تأسف می گفت:

ای سوسن آزاده کجا رفتستیکامسال بوقتِ خویش نشگفتستی Line: 2
مانا کی ترا خاک و دیعت پذیرفتای خاک ندانی کی چه پذیرفتستی Line: 3

شاه زاده چون در صمان سعادت، بمقرِّ مُلک و دولت باز عسید، و دیدہ را Line: 4
بجمل مبارکِ پذیر تکحیل داد، آنچ حادث شده بوذ باز گفت، Line: 5
و شکایتِ وزیرِ تقریر کرد. شاه بفرمود تا دستور را بر دار کردند، و منادی Line: 6
فرمود کی این جزای آنکس است، کی در خدمتِ ولیّ نعمتِ خویش Line: 7
تقصیر و غفلت روا دارد، و اوامر و نواهی او را بقدرِ وسع و امکان با مثال Line: 8
استقبال نکند: Line: 9

شعر (وافر) Line: 10
فانّ الجرح ینفرُ بعدَ حیثِ إذا کان البنأ علی فسادِ Line: 11

Section / Image: 2

Page: 145

و او میزد بنده بفصل پادشاه آنست کی با دستوران خویش همان کند کی Line: 12
آن پادشاه کرد، تا دادِ انصاف و انتصاف، بر قصیتِ عدل و عفاف فرموده Line: 13
باشد؛ و اگر شاه داد من ندهد، حق تعالی ظام روا ندارد: قواله تعالی: Line: 14
کنیزک Add.: 4/39 وانّ الله لا یظلمُ مثقالَ ذرّةٍ و إنّ تکُ حسنةً یصنأ عیها Line: 15
چون این مقدمات تقریر کرد، تغیر و تأثر از سر تازه شد، و با خود گفت: Line: 16
الملک عقیماً و لا أرحامَ بین الملوک و بین احد، برای پیوند و فرزند بترک Line: 17
سیاست نتوان گفت، چه نظام ملک و دولت، بانتظلم عدل و سیاست، Page: 146 Line: 1
متعلق است؛ و مثل داد تا پسر را سیاست کنند Line: 2
وزیر سوّم چون خبر استهلاکِ شاه زاده شنید، کسی بجلاّد فرستاد، کی Line: 3
درین سیاست تاخیر کن، تا من بحصرتِ شاه روم، و مذمتِ تعجیل در Line: 4
سیاست، و محمّدتِ تاخیر و تأی و تثبّت باز نمایم، و در ابقا و احیای فرزند شاه Line: 5
تدبیری سگالم، و براءتِ ساحتِ او را از این تهمتِ تقریری کنم Line: 6

ARMAZI

Author: Zah.Sam.

Zahīrī Samarqandī

Text: SbN.

Sindbad-Nāme

On the basis of the edition

Sindbad-Nāme,

Ahmad bin Alī Zahīrī Samarqandī,

ed. Ahmad Ātaš,

Tehrān 1362

electronically prepared by Tamaz Abašidze and Xatuna Todua,

Tbilisi, 2002;

ARMAZI version by Jost Gippert,

Frankfurt a/M, 26.9.2002